

مقطع مقدماتی مباحث رجال

آیت الله حاج شیخ جواد مروی دامت افاضاته

مشهد مقدس (تیرماه ۱۳۸۱) ده جلسه

(پیاده‌سازی صوتها توسط: حجة الإسلام شیخ مرتضی فیروزجائی)

۲.....	نمای کلی مباحث علم رجال
۱۱.....	مقصد اول:
۱۱.....	فصل اول: تعریف علم رجال
۲۸.....	فصل دوم: وجه احتیاج به علم رجال
۴۶.....	فصل سوم: دلیل بر حجیت قول رجالی

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه اول: ۱۳۸۱/۴/۲۳

بعد الخطبة:

عرض کنم که دوتا موضوع بحث دوستان در جریان هستند که اعلام شده است برای بحث و گفت و گو در این دو زمینه. بحث اول بررسی مسائل علم رجال است.

نمای کلی مباحث علم رجال

قبل از ورود به این مسائل ما یک مباحث کلی را که در این مباحث می خواهیم سخن بگوئیم، نمای کلی این بحث را ابتداءً اشاره می کنیم و بعد هرچه زمان اجازه داد، وارد مباحث ریز این بحث خواهیم شد.

لذا عرض می کنیم که مباحث علم رجال را در ضمن هفت مقصد مطرح می کنیم که در هر یک از این مقاصد هم فصل هایی مورد بحث قرار می گیرد:

مقصد اول در رابطه با مبادی علم رجال می باشد. در این مقصد چهار فصل مورد بحث است:

فصل اول بحث از تعریف علم رجال، موضوع علم رجال، مسائل علم رجال و تمایز علم رجال از علم درایه و تراجم و سیره می باشد.

فصل دوم در بیان حاجت و نیاز به علم رجال می باشد. در این فصل ادله مثبتین و نافیین از جمله اخباریین که طبق استقصای ما حدود ۲۱ دلیل دارند بر نفی علم رجال و این که نیاز به علم رجال نداریم، عمده ادلشان استقصا می شود و بحث می شود.

فصل سوم در دلیل و مدرک بر حجیت قول رجالی می باشد. مثلاً نجاشی می گوید فلان ثقة. به چه دلیل قول نجاشی را قبول می کنیم؟ یا مرحوم شیخ در رجالش می گوید فلانی ثقة است. به چه دلیل گفته او را قبول می کنیم؟ که بحث عمده ای است.

فصل چهارم: عنوانی که ما برایش قرار دادیم این است: مناهج التصنيف فی علم الرجال. روش هایی که علمای بزرگ ما از گذشته تا کنون تالیفات و تصنیفات در رابطه با علم رجال داشته اند، این کتب و روش های تالیف بررسی می شود که در این فصل ما سه باب و دو خاتمه خواهیم داشت.

این مقصد اول و فصول چهار گانه.

مقصد دوم از مقاصد مباحث علم رجال، ما عنوان زديم المطالـب المطروحة حول الجرح و التعديل. چون خواهيم خواند که یکی از مباحث محوری علم رجال جرح و تعديل است. توثيق و تضعيف است.

مطالبی که در این رابطه مطرح می شود در مقصد دوم ضمن سه فصل بیان می شود:

فصل اول: فی الالفاظ المذكورة فی الجرح و التعديل و بیان تفسیرها. علمای رجالی وقتی می خواهند از بعضی از روات وصفی ذکر کنند، این اوصاف را با عبارت های مختلفی بیان می کنند. مثلاً می گویند فلان عین عین. یعنی چه؟ فلان وجه وجه. این کلمه یعنی چه؟ گاهی یک عالم رجالی نسبت به یک نفر می گوید ثقة الحديث. نسبت به فرد دیگر می گوید ثقة فی نفسه. این ها یعنی چه؟ ثقة فی الحديث، ثقة فی نفسه؟ گاهی درباره یک نفر می گوید ليس بذلك القريب. یعنی چه ليس بذلك القريب؟ این جرح است، تعديل است، توثيق است، تضعيف است؟ چیست؟ گاهی می گوید ليس بذلك البعيد. یعنی چه؟ نسبت به بعضی از روات می گوید يعرف تارة و ينكر اخرى. این یعنی چه؟ نسبت به بعضی از روات می گوید قائل بالتزید. این راوی قائل به تزید است. یعنی چه قائل به تزید است؟

خلاصه در فصل اول از مقصد دوم این الفاظ ذکر می شود، موارد مجملش توضیح داده می شود
فصل دوم در توثیقات خاصه است و فصل سوم در توثیقات عامه می باشد که توضیح می دهیم. حالا عرض کردیم که نمای کلی مباحث روشن بشود.

این هم مقصد دوم و سه فصلش.

مقصد سوم از مقاصد هفتگانه علم رجال، ما این جوری عنوان قرار دادیم برایش: طبقات الروات و دورها فی اعتبار الاحادیث. یک بحث بسیار مهم علم رجال بحث طبقات الروات است. عنوان مقصد سوم این است که طبقات الروات و جایگاهش در اعتبار احادیث.

این مقصد حاوی سه فصل است:

فصل اول تعريف الطبقة و فائدها. فصل دوم طرق معرفة الطبقات. از چه راه هایی طبقات روات را باید بشناسیم. فصل سوم تعیین طبقات الروات و المحدثین. طبقات روات را هر یک از علمای فن رجال یک جور تعیین کردند. شیعه و اهل سنت. این جا بررسی می کنیم شیوه ای که برای طبقات الرواة به نظر ما باید معین شود، چه شیوه است؟

برای این که بحث طبقات الرواة اهمیتش روشن بشود، یک مثال اشاره می کنیم. راوی داریم در بین روات ما شیعه، به نام محمد بن اسماعیل. در کتاب کافی از این راوی حدود هزار روایت وارد شده است. این راوی مشترک است بین ۱۳ نفر. ما با کمک گرفتن از بحث طبقات الرجال به این نتیجه می رسیم که محمد بن اسماعیل که در کافی از او هزار روایت نقل شده است، از بین این ۱۳ نفر با کمک از طبقات

رجال مشترک می شود بین سه نفر. یعنی ۱۰ نفر خط می خورد. در بین این سه نفر هم به کمک یک سری قرائن ما نتیجه می گیریم که محمد بن اسماعیل، محمد بن اسماعیل نیشابوری بندی است و این فرد هم به نظر ما ضعیف است ولو مدرسه نجف مرحوم آقای خوئی در یکی از آرائشان این فرد را توثیق کرده اند. البته جمعی دیگر از علمای علم رجال مثل شیخ بهائی و برخی از متاخرین از اتباع مدرسه قم حفظه الله این محمد بن اسماعیل را محمد بن اسماعیل برمکی می دانند و می گوید او ثقه است. با این مثال سربسته خواهیم عنوان کنیم که کمک از طبقات الرجال یک کلید بسیار مهم است برای شناخت یک سری راویانی که این ها اشتراک اسمی دارند. البته همین جا دقت کنید ما این بحث را که در قم مقداری بحث رجال داشتیم، در این بحث به مناسبت بنده اشاره کرده بودم که محمد بن اسماعیل به نظر ما ضعیف است بعد یک بحثی داشتیم برای مبلغینی که خارج از کشور می خواستند بروند، بحث اعتقادی بود به یک روایتی از، به این سند استناد کردیم که شبهه ای راجع به حضرت مهدی شده بود بعد به روایتی استناد کردیم با این سند: محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن محمد بن اسماعیل عن فضل بن شاذان. این روایت را به آن استناد کردیم و بعد که جلسه تمام شد یکی از طلاب فاضل پاکستانی که بعضی از مباحث دیگر ما را هم می آمد، بحث رجال هم آمده بود، به ما ایراد گرفت که شما در آن بحث های رجال محمد بن اسماعیل را تضعیف می کنید، این جا به روایتش استناد می کنید؟ چه طور می شود؟ حالا چون ضبط هم می شود برای این که بعدا ایراد و اشکال نشود در جای خود توضیح می دهیم هزار روایت در کافی محمد بن اسماعیل در سند روایات آمده. حدود چهار صد و هشتاد و خورده ای از این روایات مراجعه کنید سند به این شکل است: محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن محمد بن اسماعیل عن فضل بن شاذان. ولو محمد بن اسماعیل ضعیف است ولی ما حدود ۵۰۰ روایت از این حدود ۱۰۰۰ روایت را مسندش می کنیم با سند درست. غیر از این سندی که در خود کافی آمده است. با یک قرائن دیگری آن چهار صد و خورده ای قریب به ۵۰۰ روایتی که محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان نقل کرده را یک طریق دیگری برایش درست می کنیم به کمک یک قرائنی لذا آن حدود چهار صد و خورده ای قریب به ۵۰۰ روایت از حالت ضعف در می آید ولو محمد بن اسماعیل همچنان ضعیف است. این را فقط عرض کردم که خلاصه تهافت و تناقضی نیست اگر یک وقتی به آن روایات به آن شکل استناد بشود.

خب حالا بگذریم این ها نمای بحث و کلیات (است)

مقصد چهارم از مقاصد هفتگانه علم رجال این جور عنوان زدیم: فی کتب الاحادیث و اسانیدهها. در این مقصد چهار فصل مورد بحث قرار می گیرد.

فصل اول در رابطه با بررسی کتب اربعه است. کتب اربعه حدیثی شیعه. البته بحث های سیره ای نداریم و شرح حال نمی خواهیم بگوئیم. یک نکات فنی که در رابطه با کتب اربعه برای یک انسانی که می خواهد متخصص در علوم اسلامی بشود عقائد، فقه، اقتصاد(به احتمال خیلی خیلی زیاد استاد همین طوری فرمود)، غیره، نکات فنی که برای یک مستنبط به درد می خورد در رابطه با کتب اربعه ذکر می کنیم. شبهاتی که برخی در رابطه با کتب اربعه شیعه دارند مخصوصا شبهاتی که اهل سنت راجع به کتاب کافی گرفتند و دارند در این فصل به برخی از این ها اشاره می کنیم و مقداری که فرصت باشد پاسخ می دهیم.

فصل دوم: الفصل الثانی وسائل الشیعة و مصادر الکتاب. می دانیم که مرحوم شیخ حر عاملی وسائل الشیعه را جمع کرده است از یک سری کتب که بلاواسطه شیخ حر عاملی از ۹۰ کتاب و مع الواسطه از ۹۶ کتاب حدیث نقل می کند. این کتب تعدادیش معتبر است شیخ حر عاملی به آن ها طریق دارد. تعدادی هم ممکن است با بررسی اسناد و اعتبارش برای ما ثابت نباشد. ما از این کتب به مناسبت بحث می کنیم مثلا کتاب سلیم بن قیس. کتاب تحف العقول. کتاب طب الائمة. صحیفة الرضا علیه الصلاة و السلام. کتاب تفسیر امام حسن عسکری. کتاب الغارات، تفسیر الفرات و غیره. و در ذیل همین بحث به مناسبت راجع به یک سری اختلافات که در ذکر سند بین وسائل الشیعه و مصادر اصلی حدیثی وجود دارد و گاهی موجب اشتباهات فقهی مهمی می شود به برخی از این اختلافات سندی و راه حلش اشاره خواهیم کرد. مثلا به عنوان مثال حالا این مثال را اشاره کنیم. وسائل الشیعه چاپی که مرحوم آقای ربانی شیرازی تحقیق کرده اند ج ۶ ص ۳۴۴، روایتی وارد شده است که قسمتی از سند این روایت این است: شاید برای جمعی از دوستان ما امسال در مباحث در قم در بحث خمس اشاره به این روایت کردیم، برایشان تکراری باشد ولی سند روایت این است آنچه در وسائل آمده قسمتی از سند عن احمد بن زیاد عن جعفر الهمدانی عن علی بن ابراهیم عن ایبه. یکی از اعلام مدرسه مشهد حفظه الله در نوشته خطی که از ایشان دیدم و یکی از اعلام مدرسه نجف حفظه الله در کتاب اراضی شان صفحه ۲۱۸ این دو بزرگ می فرمایند این روایت ضعیف است به خاطر این که در سند این روایت جعفر همدانی آمده است و او مجهول است. خب ما بررسی کردیم و یک اشتباهی را که احتمالا، یا توسط خود مرحوم شیخ حر عاملی یا توسط نسخه نویس ها در برخی از نسخ وسائل به وجود آمده این جا ذکر کردیم و گفتیم این روایت منبع اصلی اش کتاب خصال است و در خصال سند این روایت به این شکل است: عن احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی اصلا جعفر همدانی راوی روایت نیست راوی روایت احمد بن زیاد است که ثقه است البته او پسر جعفر همدانی است. ولی جعفر همدانی در سند روایت به عنوان راوی مطرح نمی باشد.

حالا این جا ما باید بررسی کنیم اختلافات سندی که پیش می آید. در بعضی از کتب نسخه وسائل مقدم است و در بعضی از کتب نسخ اصلی مقدم است. یک توضیحاتی داریم که ان شاء الله در جای خودش اشاره خواهیم کرد. این هم فصل دوم از مقصد چهارم.

فصل سوم از این مقصد ما این جوری عنوان زدیم: مستدرک الوسائل و مصادره. خب این جا یک بحثی خواهیم داشت که اصلا مستدرک یعنی هم شیعه دارد مستدرک الوسائل هم اهل سنت داره مستدرک الصحيحین. مستدرک یعنی چه؟ بعد راکع به کتاب مستدرک الوسائل. یک جمعی از فقهای بزرگ ما می گن استنباط بدون مراجعه به مستدرک الوسائل نشاید. بعضی از مراجع بزرگ شرط فتیا و فتوا دادن را در تخصصات و غیره حتما مراجعه به کتاب مستدرک الوسائل می دانند در کنار وسائل الشیعه. ما این کتاب را بررسی می کنیم. توضیح خواهیم داد که مرحوم نوری از ۹۲ کتاب در مستدرک الوسائل حدیث نقل می کند. این ۹۲ کتاب را مرحوم نوری تصحیح (می کنند) معتبر می دانند. ما نسبت به یک سری از این کتب یک بررسی خواهیم داشت. در بعضی از کتب خیلی کم به اعتبارش می رسیم بعضی از کتب قطع به عدمش پیدا می کنیم. بعضی از کتب هم مشکوک الاعتبار است و می شود غیر معتبر. این ها را در بحث از کتاب مستدرک الوسائل توضیح خواهیم داد. مثلا در این بحث از کتاب نوادر علی بن اسباط بحث می کنیم. قیاس ظریف بن نافع هست. طب الرضا هست فقه الرضا هست مصباح الشریعة هست. کتب مختلف دیگری که مرحوم نوری اعلام فرموده است که این کتب به نظر من معتبر است. ما بررسی می کنیم ادله ایشان را بر اعتبار و عدم اعتبار توضیح خواهیم داد.

فصل چهارم در این مقصد ما عنوان زدیم فی المتفرقات. یک سری کتب است که حالا مرحوم نوری یا غیر از ایشان ممکن است از این کتب روایت نقل کرده باشند یا نقل نکرده باشند ولی این کتب جایگاه خاص خودش را دارد در رابطه با ذکر روایات اهل بیت و یک مستنبط باید اعتبار این کتب را اگر می خواهد به این ها استدلال کند اثبات کند در بحث متفرقات از این کتب بحث می کنیم مثل مستطرفات سرائر، دعائم الاسلام، کامل الزیارات احتجاج طبرسی کتاب غوالی الثالی و غیر از این ها. در فصول چهارگانه مقصد چهارم.

مقصد پنجم: المقصد الخامس فی تحقیق حول بعض الرواة المختلف فیها عند الرجالیین. برای توضیح این مقصد عرض می کنیم که خب می دانید که ما در حدود ۱۵۶۷۶ راوی در روات شیعه داریم. حالا با اسماء و کنی و عدم حذف مکررات و امثال ذالک حدود پانزده هزار و خورده ای راوی داریم. از کل این روات در این مباحث نیاز به بحث نداریم که ثقة او ضعیف. خود آقایان کارورزی می کنند و با مراجعه به کتب رجال به نتیجه می رسند ولیکن برخی از روات هستند که از هر کدام از این ها روایات زیادی در

مصادر روایی ما آمده است لذا فقیه در مقام استنباط نیاز شدید دارد به شناخت این افراد و از طرفی این روایات در بین علمای علم رجال محل مناقشه و گفت و گو هستند که آیا ثقه است یا ضعیف است؟ از این روایات ما در یادداشت هایمان در حدود ۱۰۰ نفر را انتخاب کرده ایم. که نیاز شدید داریم در فقه و غیر فقه که این روایات را بشناسیم. مثلاً دو سه مثال را اشاره می کنیم. مثال اول: فردی است به نام سهل بن زیاد فقط در کتب اربعه ۲۳۰۴ روایت از این راوی وارد شده. مدرسه نجف مرحوم آقای خوئی نسبت به این فرد متوقف است. می گویند ما نمی دانیم ثقه ام لا. حضرت امام قدس الله روحه الزکیة این فرد را توثیق می کنند می گویند ثقه. برخی از رجالیین مکتب قم حفظهم الله این فرد را تضعیف می کنند. خب بیش از ۲۰۰۰ روایت هم از این فرد داریم. ما باید بررسی کنیم به یک نتیجه ای برسیم که خلاصه ثقه است؟ ضعیف است؟ تا بعد حکم آن دو هزار و سیصد روایت روووشن شود. مثال دوم: فردی است به نام علی بن ابی حمزه بطائی. در کتب اربعه ۵۴۵ روایت از ایشان نقل شده. حضرت امام قدس الله روحه الزکیة نسبت به این فرد دو تا نظر متناقض دارند. در بحث ولایت فقیه به روایتی استناد می کنند که علی بن ابی حمزه در سندش آمده می فرمایند به نظر ما ثقه است. در کتاب خمس به روایتی که در سند او علی بن ابی حمزه است امام استناد نمی کنند. مدرسه نجف مرحوم آقای خوئی در یک زمانی ایشان را ثقه می دانستند بعد از این رایسان عدول کردند این راوی را تضعیف کردند خب باید بررسی بشود بینیم این راوی ضعیف است ضعیف نیست؟ ولو به مناسبت در مباحث پارسال من یادم است باز بعضی از دوستان اگر بودند راجع به علی بن ابی حمزه در مباحث خمس یک بررسی کردیم یک تفصیلی دادیم به این نتیجه رسیدیم که واقفی نبوده بعد ا وفاق شده. روایاتی که محرز بشود قبل از واقفی شدنش بوده معتبر است و روایاتی که بعد از واقفی شدنش باشد معتبر نیست. که حالا باید در جای خودش نسبت به این فرد هم یک بررسی استدلالی بشود و همه آراء و انظار مطرح بشود و سخن گفته بشود جالب این است که رساله محکم و متشابهی که منسوب به سید مرتضی است و در رابطه با تفسیر بعضی از مطالب علوم قرآنی و در علوم قرآنی هم به این رساله زیاد استناد می شود در سند این رساله علی بن ابی حمزه بطائی آمده است. اگر توثیقش کردی از این جهت رساله محکم و متشابهی که منسوب به سید مرتضی است و ما قبول نداریم که از سیدمرتضی باشد، ممکن است از این جهت اشکال نداشته باشد. اما اگر این فرد را تضعیف کردیم، آن رساله محکم و متشابه همه مطالبش با تضعیف این فرد دچار اشکال خواهد شد. مثال سوم: فردی است به نام محمد بن سنان. ۷۹۲ حدیث به نام خود محمد بن سنان داریم. ۴۴۷ حدیث هم در اسناد روایات داریم به نام ابن سنان. خب باید بحث کنیم اولاً محمد بن سنان مثل عبدالله بن سنان ثقه است یا نه؟ ثانیاً این ابن سنان که در چهار صد و چهل و خورده ای روایت آمده مراد

عبدالله بن سنان است یا محمد بن سنان؟ این هم مقصد پنجم که در حدود ۱۰۰ راوی این جا باید مورد بحث قرار بگیرد.

مقصد ششم و مقصد هفتم را در جلسه آینده توضیح خواهیم داد بعد ان شاء الله وارد مباحث تفصیلی خواهیم شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان جلسه ۱

جلسه دوم ۱۳۸۱/۴/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

عرض شد که مباحث علم رجال را در ضمن هفت مقصد می توان مطرح کرد. پنج مقصد از این مقاصد را عنوان اجمالی اش را ما توضیح دادیم.

مقصد ششم در بیان فوائد رجالیه ای است که تحت یک ضابطه کلی خاص قرار نمی گیرد ولی این فوائد کلید هائی هستند برای دست یافتن به سند صحیح در روایات. این فوائد را در ضمن ۱۴ فائده مطرح خواهیم کرد.

مقصد هفتم که بحث بسیار مهمی است و تا الآن در کتب رجالی شیعه جای این بحث خالی هست، این مبحث تحت این عنوان ما به او اشاره خواهیم کرد: انظار مکتب الخلفا فی علم الرجال. دیدگاه های مکتب اهل سنت در علم رجال به شکل مقارنه با دیدگاه های تشیع که این بحث را و این مقصد را در ضمن ۱۰ فصل ما مورد بررسی قرار خواهیم داد. این جا دقت کنید در توضیح این مقصد هفتم بنده نکته ای را عرض بکنم. در این صده های اخیر شاید این چند صد سال اخیری که تشیع با مکتب خلفا یک مرز بندی های جغرافیایی پیدا کرد ما کمتر با مبانی اهل سنت در زمینه های مختلف آشنا شدیم لذا به اعتقاد بنده هم در علم اصول هم در تفسیر هم فقه هم در رجال یکی از وظائف عمده ما کار مقارنه ای است در فقه ما در حدی این کار را شروع کردیم به اعتقاد من باید تو متن فقه بیاید تجربه نسبه بدی هم نبوده احساس کردم تقریباً موفق بوده در رجال هم این نکته بسیار عمده که ما باید یک سری دیدگاه های خاص رجالی اهل سنت را به تعبیر بنده مشترکات و مفترقاتش را با رجال شیعه باید بدانیم. اگر این

نکته را ندانیم در بسیاری از بحث ها مناظره ها گفت و گو ها مطلب نوشتن ها ما به یک بن بست های فنی دچار می شویم. یک نمونه مثال راحت گاهی بنده عرض می کنیم: مثلا ببینید در بحث درایه و رجال ما هم یک اصطلاح داریم می گوئیم مرفوعه. اهل سنت هم می گویند مرفوعه. ولی بین این دو اصطلاح از زمین تا آسمان فاصله است. یکی از بزرگان اعلام حفظه الله یک کتاب اعتقادی نوشته و روایتی را اهل سنت به آن استناد کردند بر علیه شیعه ایشان روایت را مطرح می کند. اشکالی که به این روایت می کند این است می گوید خود شما می گویند این روایت مرفوعه است. پس دیگر روایت مرفوعه که حجت نیست. ایشان توجه نکردند که مرفوعه در اصطلاح ما با مرفوعه در اصطلاح اهل سنت متفاوت است. محدثین و فقه های ما در قرون متاخر اصطلاح مرفوعه را نسبت به حدیثی به کار می برند که نظیر مرسل است یک مقدار قطع سندی پیدا کرده. مثلا در باب تعادل و ترجیح می خوانیم از اصول فقه به بعد می خوانیم مرفوعه زراره. مرفوعه زراره یعنی حدیثی که ابن ابی جمهوه گفته علامه عن زراره قال سالت ابا جعفر علیه السلام. این روایتی است که اتصال سندی اش قطع شده لذا حجت نیست اما اهل سنت وقتی می گویند مرفوعه مقصودشان این نیست آن ها مرفوعه را حدیثی را می دانند که مسند به پیغمبر اتصال داده شده. چرا مرفوعه را به این عنوان ذکر می کنند؟ چون می گویند بعضی از روایات هست که رفع به پیغمبر نشده به پیغمبر نرسیده و از صحابی نقل شده از تابعی نقل شده اما روایاتی که متصل به پیغمبر رسیده می گویند مرفوعه لذا روایت مرفوعه در اصطلاح درایه و رجال اهل سنت این است روایتی که در نهایت و غایت صحت است پس اگر آن عالم سنی می گوید این روایت مرفوعه است من عالم شیعه اگر به او اشکال کنم که خب مرفوعه که حجت نیست به ما می خندند. مخصوصا با توجه به حرکاتی که دیدی که سلفیه و وهابیت شروع کرده اند که تو اون قسمت دوم مباحث من ممکن است اشاره بکنم دقیقا کتاب های ما را مطالعه می کنند بررسی می کنند حرف های ما را کامل دارند گاهی بعضی شان حالا فردا ممکن است من کتاب هایی بیاورم ببینید که ببینید که بیش از ۱۵۰ منبع شیعی را مطالعه می کند و بعد رد بر ما می نویسد. تمام دانشگاه های عربستان سعودی یعنی بسیاری از دانشگاه هایشان. دانشگاهی که در زمینه علوم انسانی بحث می کنند اکثر رساله های کارشناسی ارشدشان را بر علیه شیعه خط می دهند جریان سازی می کنند نوشته بشود. در این وقتی که انبوه تحقیقات را دیگران بر علیه ما دارند، اگر ما در زمینه این مباحث تخصصی مقارنه ای کار نکنیم، دچار یک اشکالاتی خواهیم شد. لذا عرض کردیم که مقصد هفتم بحث بسیار عمده ای است که تحت عنوان انظار مکتب الخلفاء فی علم الرجال. خب این عنوان های که در مباحث رجال می شود از اش بحث کرد.

سوال می کردند دوستان خب جای این سوال هم هست. این عنوان هایی که ذکر شد در این مقطع محدود آیا امکان بررسی این همه عناوین وجود دارد؟ جواب با صراحت این است که نه. خب پس چرا این بحث به آن توجه می شود. ببینید می خواهیم عرض کنیم این یکپیش در آمد و یک مقدمه است برای این که وارد به این مباحث بشوید. حالا ادامه مباحث هم بعضی از دوستانی که هستند این جا و قم هم خدمتشان هستیم اصرار هم دارند از گذشته اگر ادامه پیدا کرد مباحث در قم ممکن است نوار ها بیاید این جا دوستان خواستند استفاده کنند یا اگر توفیقی بود حالی بود موقعیتی بود این بحث به یک یشکلی تابستان ها اگر این فرصت پیدا شد آدم ادامه دهد این بحث را یا حد اقل این که یک شروعی برای دوستان در این که یک سری مسائل هست که باید رویش کار کنند ممکن است در پایان یک مقدار منابع گفته بشود در حدی دوستانی که توانائی و فرصت دارند روی مباحث کار کنند علی ای حال ما بحث را شروع می کنیم به هر جا که برسیم و هیچ گاه هم این هم یک نکته اصلی است که دیگر کسی صحبت هم با ما نکند در این زمینه که سریع تر آقا که پس به یک جائی برسیم من با این شیوه مخالف هستم راستش. الان هم یک وضعی در حوزه ها شده که بسیار ناراحت کننده است من اسم خاصی برایش می گذارم جلسه ای مدتی قبل مدیریت حوزه قم از ده نفر از اساتید دعوت کرده بود که آراء و انظار و حرف هایی دارند بزنند جلسه محدود که بودند بعضی از اعظم بنده عرض کردم که یک نکته ای در حوزه ها شروع شده اسمش را می گذارم حرکت تسرع استاد می خواهد سریع بخواند. شاگرد می خواهد کتاب ها را سریع بخواند. هچمین سریع می گویند از این سطح خلاص بشویم برویم به خارج حالا سوال این است که این تسرع چه فائده؟ حالا ثم ماذا از این بحث هم فارغ شدید تمام شد رفت رفتید بحث خارج، این حرکت کم سوادى که الان آدم می بیند در یک سری جریانات دخیل است و دخالت دارد، علتش همین بی دقت خواندن مطالب است. لذا انسان یک فصل از یک بحث را قوی بخواند، همان یک فصل بسیار بیشتر به دردش خواهد خورد تا این که یک بحث را در ادامه کم حالا سریع بخوانیم و پیش برویم و یک چیزی ازش یاد بگیریم و آخرهم هم می بینیم نتیجه ای ندارد. لذا حالا ما این عناوین را ذکر کردیم، از فصل اول از مقصد اول هم شروع می کنیم. یک توضیحاتی و ان شاء الله به هر جا که تا پایان این بحث ها رسید. دقت بفرمائید.

مقصد اول:

فصل اول: تعریف علم رجال

فصل اول از مقصد اول از مباحث علم رجال در رابطه با تعریف علم رجال می باشد. برای علم رجال تعاریف مختلفی ذکر شده است که ما دو تعریف از این تعاریف را ذکر می کنیم که یک تعریف از مدرسه قم و اتباع مرحوم آقای بروجردی است و یک تعریف از اتباع مدرسه نجف که در رجال از تابعین مرحوم آقای خوئی هستند، این دو تعریف را نقد می کنیم و تعریف سوم را برای علم رجال انتخاب می کنیم.

تعریف اول یکی از اعلام مدرسه قم حفظه الله بعد از این که سه تعریف برای علم رجال ذکر می کنند، از سیاق کلامشان، استفاده می شود که تعریف سوم را ایشان قبول دارند. تعریف این است: می فرمایند علم رجال علمٌ یبحث فیه عن احوال الرواة من حیث اتصافهم بشرائط قبول الخبر و عدمه. علم رجال علمی است که از احوالات روات در این علم بحث می شود اما کدام احوال؟ چند تا بچه داشته راوی؟ چه قدر پول داشته؟ عمرش چه قدر بوده؟ امثال این ها؟ نه از آن احوالی بحث می شود که در شرائط قبول خبر دخالت دارد. این تعریف را این بزرگ علی الظاهر اتخاذ کرده اند از صاحب ذریعة که در ج ۱۰ ص ۸۰ صاحب الذریعة نظیر این تعریف را برای علم رجال مطرح می کنند. بر این تعریف حد اقل سه اشکال وارد می شود. قبل از بیان اشکال اول مقدمه ای را ذکر می کنیم که خود این مقدمه حاوی مطالب جالب فقهی و رجالی است. مقدمه این است که یکی از مباحث مهم و عمده ی علم رجال تمییز مشترکات می باشد. تمییز مشترکات بحثش این است که ما برخی از روات داریم که این ها در اسم یا لقب یا کنیه، با هم مشترک اند و این افراد مشترک الاسم، گاهی بعضی شان ضعیف اند بعضی مجهول اند خب بعضی شان هم ثقه هستند. در علم رجال یک قواعدی مطرح می شود که ما بتوانیم با کمک این قواعد، فرد مشترک را تشخیص بدهیم. که این فرد چه کسی است؟ فرد ضعیف است یا فرد قوی؟ سه مثال را دقت کنید: مثال اول: در کتب اربعه دو هزار و دویست و هفتاد و پنج روایت داریم که در سند این ها ابی بصیر آمده. ابی بصیر مشترک است بین ۵ یا ۸ نفر که بعضی از این ها هم ضعیف هستند. ما از یک سری قرائن و قواعد این فرد مشترک را تشخیص می دهیم می گوئیم ابی بصیر در کتب اربعه، مراد یحیی بن ابی القاسم اسدی است و او هم ثقه است. حالا آن قرائن چیست فعلا جای خود بماند. مثال دوم که در نتیجه گیری برعکس مثال اول است. حضرت امام قدس الله روحه الزکیة در بحث مکاسب محرمه بحث غنا به مناسبت در تعریف غنا به روایتی تمسک می کنند که فراز اخیردر سند این روایت این جمله است: عن عبدالاعلی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الغناء تا آخر روایت. این عبدالاعلی مشترک است بین چند نفر. عبدالاعلی بن اعین، ابن زید، ابن کثیر، عبدالاعلی مولی آل سام.

اگر این عبدالاعلی بن اعین باشد او ثقه است. روایت می شود موثق و قابل اعتماد. حضرت امام از قرائنی استفاده می کنند که عبدالاعلی بن اعین است لذا این شخص را ایشان تمیز دادند ما در بحث تمییز مشترکات همین مورد را بررسی می کنیم نتیجه می گیریم آن قرائن کار ساز نیست. عبدالاعلی در این حدیث معلوم نیست ابن اعین باشد، این اسم ذات و شخصش تمیز داده نمی شود. ابن عبدالاعلی مجهول است، روایت قابل اعتماد نیست. این هم مثال دوم. دقت دارد این ها. مثال سوم: در فقه یک بحث بسیار مبسوط و پرثمری هست که آیا جهاد ابتدائی در عصر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مشروع است یا مشروع نیست؟ مشهور علمای شیعه قائل اند، جهاد ابتدائی در عصر غیبت مشروع نیست. دو دلیل تمسک می کنند. یکی اجماع یکی روایات. به اجماع دو اشکال وارد است اولاً این مسئله در کلمات قدمای اصحاب حد اقل جمعی از قدما اصلاً عنوان نشده است چگونه ادعای اجماع می کنید؟ ثانیاً این اجماع محتمل المدرک است. و اما روایات، صاحب وسائل در کتاب الجهاد باب دوازدهم ده روایت ذکر می کند. نه تائی از این روایات مشکل دلالتی دارد. یک روایت باقی می ماند که این روایت هم مرسل و هم مسند نقل شده است. روایتی که مسند نقل شده، شیخ کلینی نقل می کند فراز اخیرش این است محل استشهاد عن سوید القلاء عن بشیر عن ابی عبدالله علیه السلام. در این که این بشیر که درسند این روایت آمده چه شخصی است؟ اختلاف است. زیرا ما در همین طبقه از روایت از امام صادق چندتا بشیر داریم. بشیر دهان، بشیر عطار، بشیر کناس، بشیر یسار. اگر احراز شود که این بشیر، بشیر دهان است، ممکن است به دلائلی این بشیر را ثقه بدانیم، بعد به این روایت استناد کنیم که جهاد ابتدائی در عصر غیبت حرام است. چنانچه مشهور فقها همین نظر را قائل اند. در بحث تمییز مشترکات ما از این روایت جواب ها داریم. از جمله قرائنی که اقامه شده بشیر در این روایت، مراد بشیر دهان است، آن قرائن را قبول نمی کنیم، پس شخص این راوی تمیز داده نمی شود. می گوئیم این حدیث، ضعیف است لجهالة الراوی، دلیل دیگری نداریم که جهاد ابتدائی در عصر غیبت حرام باشد، به عموم آیات جهاد مراجعه می کنیم. می گوئیم جهاد ابتدائی در عصر غیبت جائز است. شما دقت کردید که اگر یک راوی مشترک را مشخص کردید، جهاد ابتدائی در عصر غیبت می شود حرام. اگر او مشخص نشد روایت ضعیف است. جهاد ابتدائی در عصر غیبت به حکم عمومات مشروع است. پس نتیجه این مقدمه این شد یکی از مباحث بسیار پر ثمر و مهم در علم رجال، تمییز مشترکات است. بعد از وضوح این مقدمه اشکال اول به تعریف بسیار روشن است. اشکال اول این است که این عالم حفظه الله فرمودند در علم رجال بحث می کنیم از احوال راوی بحث تمییز مشترکات بحث از احوال راوی نیست. بلکه بحث از تشخیص دادن ذات یک راوی است. که آیا مقصود از این اسم این ذات است یا آن فرد

است؟ بر طبق این تعریف بحث تمییز مشترکات از علم رجال خارج است چون این بحث، بحث از احوال راوی نیست بلکه این بحث برای تشخیص ذات راوی از دیگر ذوات و دیگر افراد می باشد. این خلاصه اشکال اول که به این تعریف وارد می باشد.

اشکال دوم حالا ما خسته شدیم ان شاء الله در جلسه بعد اشکال دوم و سوم را بر این تعریف متعرض خواهیم شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان جلسه ۲

جلسه ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

خب یک شنبه و دوشنبه مباحث رجال بنا بود مطرح بشود. دو جلسه را در رابطه با نمای کلی مباحث علم رجال تحت عنوان هفت مقصد بیان کردیم . وارد شدیم در مقصد اول فصل اول در تعریف علم رجال. عرض شد که دو تا تعریف را یکی از مدرسه قم و یکی از مدرسه نجف ذکر می کنیم و توضیحاتی را عرض می کنیم و بعد تعریف مختار خودمان را بیان می کنیم. تعریف اول از بعضی از اتباع مدرسه قم از اتباع مرحوم آیت الله بروجردی بود. تعریف را ذکر کردیم. گفتیم بر یاین تعریف سه اشکال وارد است. تعریف این بود که بعضی از اعلام فرموده بودند علم رجال علمٌ یبحث فیه عن احوال الرواة من حیث اتصافهم بشرائط قبول الخبر و عدمه. عرض شد این تعریف سه اشکال بر آن وارد است. اشکال اول را در جلسه گذشته توضیح دادیم. اشکال دومی که بر یا در این تعریف وارد است این است که ما در عناوین کلی بحث از علم رجال بیان کردیم که یکی از مباحث مهم علم رجال بحث از طبقات الرواة می باشد. بحث از طبقات الرواة ثمرات و نتایج مهمی در علم رجال دارد که در جای خودش به این ثمرات می پردازیم. دقت کنید. بحث از تعیین طبقه راوی، معنایش یعنی ما احراز کنیم وجود راوی را در زمان خاصی و بحث از احراز وجود راوی در زمان خاص، بحث از حالات عارض بر راوی نمی باشد. پس بر طبق این تعریفی که این عالم حفظه الله برای علم رجال بیان کرده اند، علم رجال بحث می کند از

حالات راوی و بحث از طبقات بحث از حالات راوی نیست پس این بحث از علم رجال خارج است. ممکن است این جا یک اشکال مطرح بشود و آن اشکال این است که چنانچه یکی از اعلام سبعه حفظه الله فرموده است چه اشکالی دارد بحث از طبقات خارج از علم رجال باشد و شناخت طبقه راوی یک علم مستقل باشد که در رجال بالعرض از این علم هم بحث شود و شاهد این که طبقات از مسائل علم رجال نیست و یک علم مستقل است، این است که ما می بینیم برخی از نویسندگان از شیعه و اهل سنت کتاب های مستقلی را تالیف می کنند و آن ها را به نام طبقات نام گذاری می کنند. پس خلاصه اشکال این است که طبقات جزء مسائل علم رجال نیست که شما اشکال می کنید به این آقا می گوئید تعریف شما شامل طبقات الرجال نمی شود. پاسخ به این اشکال این است که ادعای خارج بودن بحث طبقات از علم رجال صحیح نیست. به خاطر اینکه ما دو تا کتاب داریم که این دو تا کتاب از امهات رجال شیعه است و احدی از علمانی تواند ادعا کند این دو کتاب از علم رجال خارج است. و در این دو کتاب بحث نمی شود مگر از طبقات روات. کتاب اول رجال برقی است که در ضمن کتب رجالی ما به بررسی اش می رسیم. این کتاب از اصحاب پیامبر آغاز می شود و تا اصحاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امتداد پیدا می کند در تمام این کتاب حتی یک بار از حالت راوی بحث نمی شود و فقط ذکر طبقات است. آیا می توان ادعا کرد رجال برقی از کتب رجالی نیست؟ کتاب دوم در جای خودش می رسیم شیعه چهار اصل رجالی مهم دارد. یکی از این اصول چهار گانه رجال شیخ طوسی است. مهم ترین بحث در این کتاب بحث از طبقات روات است. مرحوم شیخ طوسی در این کتاب از اصحاب پیغمبر تا اصحاب امام کاظم فقط ذکر طبقات است و حتی به یک توثیق هم ایشان اشاره نکرده. بله از اصحاب امام کاظم به بعد برخی را اشاره می کند که فلان ثقة. آیا می توان گفت رجال شیخ خارج از علم رجال است؟ چون مهم ترین بحث در این کتاب بحث از طبقات است. پس نتیجه این که این ادعا که بحث از طبقات خارج از علم رجال است، ادعای صحیحی نیست و اما این که گفته شده بود چون کتب مستقلی به نام طبقات داریم پس این بحث یک علم مستقل است، این ادعا هم باطل است. به خاطر این که در سائر مسائل علم رجال هم همین نکته وجود دارد. مثلاً مهم ترین مسئله ی علم رجال دانستن افراد ثقة یا روات ضعیف است. ما می بینیم برخی از علمای علم رجال این مسئله رجالی را یک عنوان مستقل به آن داده اند و یک کتاب نوشته اند. کتاب الثقات. یا کتاب الضعفا. پس به مجرد این که این مسئله یک عنوان مستقل و یک کتاب مستقل دارد، نمی توان او را از علم رجال خارج دانست.

اشکال سوم بر این تعریف نیاز دارد به ذکر یک مقدمه کوتاه. مقدمه این است که در علم درایه برای خبر تقسیمات مختلفی بیان می شود از جمله می گوئیم خبر یا خبر واحد است و یا خبر متواتر. خبر متواتر را این جور تعریف می کنند: خبر جماعة یومن تواطئهم علی الکذب. خبری را که تعداد زیادی از روات نقل کرده باشند که از کثرت ناقلین، ما اطمینان به صدور خبر داشته باشیم، این خبر را می گویند خبر متواتر. دقت کنید. در خبر متواتر چون انسان از کثرت روات علم به صدور خبر پیدا کرده است، بحث کردن از احوال روات خبر تواتر لغو است. مثلاً فرض کنید حدیث ثقلین سندش متواتر است. یکی از روات این حدیث، فردی است به نام عبدالله بن حنطب. لازم نیست ما از ثقه بودن این راوی بحث و بررسی کنیم. این بحث لغو است. به خاطر این که کثرت روات خبر ما را رسانده است به علم به صدور خبر. خلاصه مقدمه این است که این نکته مسلم است که اگر راوی در سند خبر متواتر واقع شود، بحث از حالات این راوی لغو است. اشکال سوم این است که این عالم در این تعریفش به طور مطلق می فرماید در علم رجال بحث می کنیم از احوال روات. این روات چه روات خبر متواتر باشند، یا روات خبر واحد... ما در مقدمه گفتیم بحث از روات خبر متواتر لغو است و نیازی نداریم در علم رجال بحث کنیم از روات خبر متواتر. پس حقیقش بود که ذکر می شد ما از روات خبر واحد بحث می کنیم.

تعریف دوم برای علم رجال تعریفی است که یکی از تلامذه مدرسه نجف حفظه الله که در نوشتن کتاب معجم رجال الحدیث با مرحوم آقای خوئی همراه بوده اند، ایشان علم رجال را به این شکل تعریف کرده اند: می فرمایند العلم الباحت عن احوال الرواة و اوصافهم من حیث الروایة. در این تعریف به نظر ما چهار اشکال وارد است.

سه اشکال تعریف اول بر این تعریف هم وارد می شود. یعنی این تعریف هم می گوید در علم رجال بحث می کنیم از اوصاف و حالات راوی پس بنا بر این بحث تمیز مشترکات و بحث طبقات باید خارج از علم رجال باشد و ضمناً این تعریف به وضوح رواتی را که در سند خبر متواتر فقط آمده اند، شامل می شود در حالی که در علم رجال از این گونه روات ما از حالاتشان بحث نمی کنیم.

اشکال چهارم در این تعریف این است که ایشان یک قیدی را مطرح کرده اند که علم رجال علمی است که بحث می کند از حالات راوی من حیث الروایة. این من حیث الروایة مجمل است. آیا ما در علم رجال بحث می کنیم از حالات راوی، از حیث این که رواتی را حفظ کرده است از حیث این که روایتی را فراموش کرده است از حیث این که رواتی را کتابت کرده است یا روایتی را نقل کرده است؟ یا نه بحث می کنیم از احوال راوی از حیث اعتبار روایت که همین نکته اخیر دخیل در بحث از علم رجال است.

پس حق این بود که ایشان این کلمه را از اجمال بیرون می آورند و قید می کردند من حیث اعتبار الروایة. این دو تعریف از مدرسه رجالی قم و نجف، نوشته هایی که در لا به لای فقه از استاد اساتذہ ما مرحوم آیت الله العظمی میلانی نوشته های خطی که در دست است محور مدرسه مشهد تعریفی از این مدرسه بزرگ پیدا نکردیم لذا به ذکر این دو تعریف و نقدش بسنده می کنیم. ترفیفی که به نظر ما می شود گفت تقریباً خالی از اشکال است در جلسه فردا متعرضش خواهیم شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان جلسه ۳

جلسه ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

تعریف سومی که به نظر ما اشکالات کمتری دارد و این تعریف را می توان به عنوان تعریف مختار برای علم رجال انتخاب کرد، این تعریف است که بگوئیم علم رجال علمٌ یبحث فیہ عن تمییز رواة اخبار الآحاد شخصاً و طبقة و عن احوالهم الدخيلة فی اعتبار الحديث و عدمه که از این تعریف استفاده می شود علم رجال علمی است که در آن علم بحث می شود از تشخیص روایتی که خبر واحد نقل کرده اند هم تشخیص شخص آن ها و طبقة آن ها و همچنین بحث می شود از احوالات این روات که در اعتبار حدیث آن حالات روات دخالت داشته باشد. در ذیل این تعریف دو نکته را ما اشاره می کنیم و این بحث را تمام می کنیم تعریف علم رجال. نکته اول: بعضی از اعلام حفظه الله در تعریف علم رجال یک قیدی را ذکر کرده اند که ما آن قید را در تعریف ذکر نکردیم. آن قید این است که ایشان فرموده است در علم رجال بحث می کنیم از احوال روات احادیث ولکن احادیثی که مربوط است به احکام شرعیه. ما عرض می کنیم که علم رجال و احتیاج به این علم تنها مربوط نمی شود به فقیه که نیاز دارد به استنباط حکم شرعی. بلکه دقت کنید چنانچه فقیه در استنباط حکم شرعی نیاز دارد که حدیث صحیح را از غیر صحیح تشخیص بدهد، سائر متخصصین علوم اسلامی که در زمینه های مختلف بحث و بررسی می کنند مثل متخصص علم عقائد متخصص علم تاریخ اسلام متخصص در سیره و تفسیر یا حتی اگر در یک تقسیم مثل مباحث روانشناسی جامعه شناسی اسلامی اقتصاد اسلامی را از فقه جدا بدانیم، تمام این

متخصصین اسلامی نیاز به علم رجال دارند. چرا؟ به خاطر این که اگر این علوم پسوند اسلامی به خودشان گرفتند یکی از مستندها و زیر بناهای عمده این علوم، احادیث و روایات است. در جای خودش خواهیم گفت چنانچه انگیزه های جعل حدیث در مسائل فقهی بوده است، بیش از مسائل فقهی انگیزه جعل حدیث در زمینه های عقائد تاریخ سیره تفسیر مسائل طب اسلامی و غیره انگیزه های جعل حدیث در این موارد بسیار بیشتر از فقه بوده است. لذا چنانچه فقیه باید روایات معتد را از غیر معتد تشخیص بدهد، تمام متخصصین اسلامی در همه زمینه ها باید به علم رجال مجهز باشند تا بتوانند احادیث معتد را از غیر معتد تشخیص بدهند. این جا به یکی دو تا مثال دقت کنید که اشاره کنیم همین جا عرض می کنیم که در مباحث شبهه شناسی به تفصیل اشاره خواهیم کرد که یکی از مستمسک هایی که برای بعضی از ملحدین مستمسک شده که بر علیه شیعه شبهاتی را مطرح کنند، یک سری روایات جعلی هست که در برخی از کتب ما وجود دارد. به نقد می پردازیم. مثلاً دکتر شجاع الدین شفا از نویسندگان بسیار معتد دستگاه گذشته الآن هم در خارج از کشور نوشته های زیادی دارد از جمله کتاب چند صد صفحه ای از کلینی تا خمینی در این کتاب عمده ترین شبهاتی را که بر علیه مکتب تشیع مطرح می کند برگرفته شده از برخی روایات جعلی است که در کتب حدیثی ما وجود دارد در زمینه های مختلف زمینه اعتقادات زمینه تاریخ زندگانی ائمه حتی طب اسلامی منسوب به ائمه تمام این چند صفحه کتاب این آقا که به چاپ یازدهم دوازدهم هم در خارج از کشور رسیده عمده معتمدش یک سری احادیث جعلی است که احادیث ضعیفه غیر قابل اعتمادی است که حالا در برخی کتب وجود دارد. که در جای خودش بررسی خواهیم کرد.

مثال اول: که ببینید علمای سائر علوم غیر از فقه چگونه نیاز به علم رجال دارند. در عقائد اشاعره و سلفیه از اهل سنت در بحث توحید، اعتقاد این ها تشبیه و تجسیم خداوند است و لذا قائل اند رویت خدا در روز قیامت برای همگان میسر است. خدا جسم است جسم متبلور می شود مشخص می شود و همه می بینند خدا را این جسم را. حتی مفتی سابق عربستان سعودی بن باز در یکی از فتاوایش این طور می گوید: من ینکر روية الله فی الآخرة مثل شیعه که انکار می کند رویت خدا را در عالم قیامت و آخرت، لایصلی خلفه و هو کافر عند اهل السنة و الجماعة و یجب قتله. دقت کنید این اعتقاد به تجسیم و رویت خدا در قیامت به سبب روایاتی است که در مکتب خلفا این انبوه روایات از پیغمبر نقل شده که حضرت فرمودند خداوند در قیامت متجسم می شود و مردم خدا را در روز قیامت می بینند. این روایات را وقتی بررسی می کنیم تمام این روایات سندش به سه نفر منتهی می شود که این سه نفر هر سه

یهودی بودند. منافقانه مسلمان شدند و مطالبی را که در تورات تحریف شده که در کتاب تلمود وجود داشته، و آن مطالب دال بر جسمیت خداوند است، این ها را از تورات محرف گرفته اند و به پیغمبر اسلام نسبت داده اند. در این جا عالم متخصص در عقائد ضمن این که به ادله عقلیه جسم نبودن خداوند را اثبات می کند، باید مسلح به سلاح علم رجال باشد تا ابطال اسناد این روایات را به پیامبر اسلام هم بتواند اثبات کند. این جا به مناسبت این مثال دو نکته را اشاره میکنیم و سریع می گذریم. نکته اول مسئله تجسیم و تشبیه خداوند، از بن بست های مکتب سلفیه اهل سنت است. چه طور این را توجیه کنند با ادله عقلیه منافات دارد. لذا از بحث هایی که سلفیه و وهابیت خیلی از آن فرار می کنند همین بحث است. یک کتابی دارد همین بن باز مفتی بزرگ و سابق اهل سنت مجموعه الرسائل در ج ۲ این کتاب جزء ۴ صفحه ۹۵ دستور العملی می دهد به علمای وهابیت که خیلی جالب است. عبارتش این است: يجب على علماء الوهابية ان يكتموا جسمية الله عن جمهور الناس، و يستعمل التقية معهم. گاهی ما در مباحثاتمان با این ها خیلی هجمه می کنند همین امسال در مدینه رفته بودیم دانشگاه مدینه رئیس دانشگاه مدینه جلسه ای گفت و گوئی بین طرفین بود یکی از بحث هایی که مطرح کرد بحث تقیه بود. تقیه خدع است چنین است چنان است شما شیعه تقیه دارید خب این حرف ها را زد. بحث تحریف قرآن را مطرح کرد. بعد که همه سخنانش را گفت بحث تقیه را مطرح کردم. تقیه به معنی خدع نیست به معنی جدل نیست به معنی دروغ گوئی نیست تقیه معنی دیگری دارد و این که شما گفتی شیعه شرذمه ای از مسلمانان است که به تقیه متمسک می شود و این در سائر مذاهب نیست اتفاقا در خود مذهب شما خود علمای شما دستور دادید که در بعضی از جاها تقیه کنید. نه کجا هست؟ گفتم بن باز عالم بزرگان در مجموعه الرسائل ج ۲ بحث تجسیم خداوند خطاب به شما علمای وهابیت می گوید باید مسئله تجسیم را برای مردم مطرح نکید چون بن بست است مردم نمی توانند قضیه را درست درک کنند و يستعمل التقية معهم. ما تقیه را با دشمنانمان به کار می بریم اگر هست شما بامردم خودتان تقیه دارید. عالم بزرگتان به شما دستور میدهد با مردم خودتان هم باید تقیه کنید. انکار کرد و یکی از نوچه هایش که خیلی هم به حرف او معتقد بود گفت خب کتاب هست این جا. گفتم بیار خیلی خب. بیار جلد دو جزء ۴ آوردند و باز کردند و عبارت را خواندند خلاصه وقع ما وقع. خیلی این بنده خدا چیز شد و هرچه خواست این هارا توجیه کند، نتوانست. در مسیر که خواستیم خداحافظی کنیم یکی از همان ها در گوش دیگری شنیدم می گفت و يستعمل التقية معهم. استشهاد به این کرد. بعد عبارتش این است می گویند لان علم الدين منهما ما هو عام للناس و منهما ما هو خاص برجال الدين من الدرجة الاولى فقط. این یک نکته. نکته دوم: نطابق این ها را ببینید دکتر الغفاری صاحب کتاب الشيعة الاثني عشرية عرض و نقد.

سه جلد کتاب بر علیه شیعه نوشته در ج ۲ ص ۵۵۱ به شیعه هجمه می کند. می گوید ما قائل به رویت خدا هستیم در عالم آخرت و شیعه هم باید قائل به تجشیم در قیامت باشد و این که شیعه می گوید خدا در قیامت دیده نمی شود خروج عن النصوص الشرعية. شیعه از روایات شرعی خارج شده اعتقاد به روایات ندارد لذا اعتقاد به رویت در قیامت ندارد. بعد جالب این است که می گوید و قد اعترف بذلك بعض رواياتهم بعضی از روایات خود شیعه هم به مسئله رویت اعتراف دارد. روایات شیعه هم قائل است خدا در روز قیامت دیده می شود چرا شیعه خروج از نصوصش دارد؟ چرا به روایات خودشان عمل نمی کنند؟ بعد روایت می آورد. خیلی جالب است واقعا در مباحث علمی این جور خدعه کردن و این جور فریب کردن از انسانی که ادعای تحقیق می کند کتابش در عربستان کتاب سال شناخته شده، این قدر روی کتابش تبلیغ می کنند یک روایتی را از توحید صدوق ص ۱۱۷ نقل می کند. می گوید ببینید خود روایات شیعه هم می گوید خدا در قیامت دیده می شود. روایت را این جوری نقل می کند: فقد روی ابن بابويه عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له اخبرني عن الله عزوجل. هل يراه المومنون يوم القيامة؟ قال نعم. بعد روایت را تا همین جا ذکر می کند و تقطیع می کند و بعد می گوید ببینید خود روایات شیعه هم قائل به مسئله رویت در روز قیامت هستند. واقعا باید بهش گفت لعن الله العصبية و اللجاج و العناد. خدا لعنت کند عصبیت و لجاج و عناد به شیعه را. شخص را حالا کار نداریم. خب تو اگر اسم این قسمت روایت را دیدی، ذیل روایت را ندیدی؟ به توحید صدوق مراجعه کنید. ادامه روایت این است امام نعم وقد رأوه قبل يوم القيامة ألتست تراه فی وقتک هذا و ليس الروية بالقلب كالروية بالعين تعالى الله عما يصفه المشبهون. امام ذیل روایت کاملا مطلب را توضیح می دهند و آقا روایت را تقطیع می کند.

مثال دوم که ببینید سائر علوم هم نیاز به علم رجال دارد. در بحث مقدمات تفسیر یک بحث عمده داریم که آیا قرآن تحریف شده است یا نه؟ روایات فراوانی در مجامیع شیعه و اهل سنت وارد شده است که ظاهر برخی از این روایات دلالت می کند بر این که قرآن تحریف شده است. این پدر لاموند^۱ کشیش مشهور بلژیکی که بیش از ۶۰ کتاب بر علیه اسلام و تشیع نوشته، در یکی از کتاب هایش بیش از ۱۵۰ صفحه را اختصاص می دهد به بحث تحریف قرآن. می گوید مسلمانان که این قدر به ما هجمه می کنند که انجیل تحریف شده است، قرآن خودشان هم تحریف شده. بعد روایاتی که در بعضی از کتب شیعه و اهل سنت آمده را می آورد و می گوید این انبوه روایات را ببینید، اگر این روایات دلالت بر

^۱ نفهمیدم دقیقا چه فرمودند

تحریف قرآن نمی کند دلالت بر چه معنی دارد؟ این روایات سبب شد که جمعی از علمای شیعه و اهل سنت اعتقاد پیدا کنند به تحریف قرآن. از جمله مرحوم نوری صاحب کتاب مستدرک الوسائل که ایشان کتابی نوشت به نام فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الارباب. که حالا ممکن است اگر ما آن بحث شبهه شناسی را شبهه های جدیدی را فحص کنیم و کلیاتش را بگوئیم در شبهاتی که مکتب خلفا بر ما مطرح کرده اگر فرصت بشود بحث تحریف قرآن را مطرح کنیم و این کتاب مرحوم نوری را نقد کنیم که ضربه این کتاب مرحوم نوری به تشیع زده است که اصلا انسان نمی تواند فکر کند نمی خواهم الآن به خود مرحوم نوری نکته ای بگویم من ولی کتاب ایشان آن قدر به تشیع لطمه زد. تا امروز بیسیاری از تکفیر هایی که شیعه می شود شیعه کشی ها و توهماتی که بر علیه شیعه مطرح است مستند می شود به کتاب فصل الخطاب مرحوم نوری. ولو یک عالم بسیار بزرگ شیعه بوده زحمات زیادی کشیده ولی اشتباه ایشان را اگر توجیه کنیم باعث تزلزل مکتب می شود. شما کتاب را بخوانید ممکن است ما در بحث تحریف قرآن بیاوریم و قسمت هایی از کتاب را بخوانیم. ایشان ۱۱ دلیل ذکر می کنند بر تحریف قرآن. خلاصه این که معتقد شیخ نوری آن هم بعد بررسی می کنیم که از خود ایشان نیست برگرفته شده است از مرحوم سید نعمت الله جزائری در کتاب منبع الحیة. نمی شود گفت اول کسی که مطرح کرد ما توضیح می دهیم. اول کسی که سامان دهی کرد و ادله اش را جمع کرد سید نعمت الله جزائری بود در کتاب منبع الحیة. مرحوم نوری هم به این مسئله اعتقاد داشته و ۱۱ دلیل مطرح می کند و ادعای تواتر روایات تحریف را می کند لذا ما نمی توانیم بگوئیم مرحوم نوری این حرف را قبول نداشته. بهترین جواب این است که اگر یکی دو تا از علمای شیعه این مطلب را قبول داشتند، باعث نمی شود همه علمای شیعه قبول داشته باشند چنانچه در این بحث توضیح خواهیم داد در بین علمای اهل سنت هم کسانی بودند اصلا کتاب نوشتند بنده خودم نسخه ای دارم نسخه ی...همین روایاتی که در مجامع شیعه است، حشویه از اهل سنت هم همین روایات را دارند و این آقا استناد می کنند می گوید علمای اهل سنت شما هم باید قائل به تحریف بشوید. لذا در مقابل این واقعیت تاریخی توجیه به نظر من توجیه نکنیم اگر کسی مستندی دارد از حرف های مرحوم نوری در کتاب فصل الخطاب استفاده می شود که قرآن تحریف نشده این را بیاورد برای ما تا ما هم از این نظر برگردیم. احادیث متواتر نیست قطعا.

این روایاتی که مستند تحریف و قول به تحریف قرار گرفته است، در بحث خودش اثبات می کنیم که تواتر اسناد این روایات در کل طبقات وجود ندارد. پس این روایات متواتر نیستند و ضمنا روایاتی هستند بسیاری از این روایات که ظاهرشان دلالت بر تحریف می کند، سند هایشان فی غایة السقوط اند. مثلا

در حدود ۳۲۰ روایت از این روایات سندشان می رسد به ابی عبدالله سیاری در کتاب قرائات که این کتاب قرائات یکی از مستند های مرحوم نوری هم هست در نوشتن کتاب مستدرک الوسائل یعنی یک سری از روایات کتاب مستدرک، روایات کتاب قرائات ابی عبدالله سیاری است. و ابی عبدالله سیاری علمای علم رجال تصریح دارند که انه کذاب وضاع کان یضع الحدیث. پس دقت فرمودید که حتی عالم متخصص در علوم قرآنی هم در استفاده ی بعضی از مطالب مهم که در مقدمة التفسیر کاربرد دارد نیاز دارد به این که متخصص در علم رجال بوده باشد. این نکته اول در ذیل تعریف.

نکته دوم: نکته دوم این است که مقدمه ای اول اشاره کنیم. مقدمه این است که خبر و روایت بر دو قسم است تارة روایت در پایان سند به معصوم نسبت داده می شود ولی تارة روایتی است که به معصوم اتصال ندارد. این روایاتی که از قول معصوم نقل نشده باشد یا حکایت از فعل معصوم نکند، این روایات ولو همه رواشان هم ثقة باشند، چون قول و فعل معصوم در این روایات مطرح نشده، برای ما حجیت ندارد. ضمن مقدمه یک سوالی مطرح میکنیم. سوال: آیا در کتب اخبار ما روایاتی داریم که از معصوم نقل نشده باشد؟ جواب: بله. سه تا مثال را سریع اشاره می کنیم. مثال اول فروع کافی جلد سوم باب التعذیه و ما یجب علی صاحب المصیبة، صفحه ۷۰ حدیث سوم: روایت این است اسحاق بن عمار قال لیست التعزیه الا عند القبر. این حدیث برای ما حجت نیست چون از امام نقل نشده. اسحاق بن عمار قال^۲. مثال دوم فروع کافی جلد ۵ باب تفسیر ما یحل فی النکاح و ما یحرم ص ۱۹۱ ح^۳: عن یونس قال کلّ زنی سفاح و لیس کل سفاح زنی. این روایت قابل استناد نیست چون از امام نقل نشده. مثال سوم: یک بحث فقهی داریم که آیا امام در غنائم جنگی قبل از تقسیم غنائم آیا می تواند اموالی را که باید بین مقاتلین تقسیم شود، امام بردارد و در راه هائی خرج کند؟ به مقاتلین ندهد. برخی از علما فرموده اند بله امام قبل از این که بین مقاتلین تقسیم کند، می تواند تمام غنائم را بردارد به هرکس دلش می خواهد و هر جا مصلحت است بدهد. بعضی از اعلام موجود حفظهم الله تحقیق می کنند می گویند مستند این روایت، یک مرسله است روایت دیگر هم نداریم پس این حکم صحیح نیست. برخی از تلامذه حضرت امام حفظه الله که در رجال هم ید خوبی دارند در کتاب خمیشان صفحه ۳۸ این مطلب را ذکر می کنند بررسی می کنند که آیا امام قبل از تقسیم غنیمت آیا امام می تواند غنائم را در یک مصلحتی خرج کند؟ ایشان می فرمایند بله و تدل علیه صحیحة الزرارة. بر این مطلب دلالت می کند صحیحه زراره. صحیحه

^۲ در همان آدرس ص ۲۰۳ این مطلب را اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند. آیا این قرینه نمی شود که این مطلب از امام صادق بوده و نسخه نویس یا خود کلینی به خاطر این قرینه یا به خاطر قرائن دیگر اسم امام را نگفته؟
^۳ ص ۵۷۰ است

زراره در وسائل جلد ششم باب یک از ابواب انفال حدیث دوم؛^۴ محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل عن زرارة قال الامام یجری و ینفل و یعطی ما شاء قبل ان تقع السهام. این روایت نیست اصلاً. مگر حرف زراره حجت است؟ به نظر ما این محقق دقت نکرده اند که این روایت اسناد به امام ندارد در تمام نسخ کافی که در دست است در نسخ وسائل که در دست است این روایت استناد به امام ندارد. لذا توضیح دادیم آنجا که این روایت قابل استناد نیست. به نظر ما ایشان توجه نداشتند چراکه حتی این را هم نگفتند که ولو این روایت از امام نقل نشده ولی با یک قرائنی می گوئیم این حدیث از امام است. این را هم نگفتند. ایشان هم تبعاً لبعضی از بزرگان قدما که آنها گفته اند صحیح زراره. به نظر ما عدم دقت تقریرات هم نیست به قلم خودشان است و تدل علیه صحیح زراره. این روایات قابل استناد نیست چون به امام استناد ندارد. البته ما بررسی کردیم روایت دیگری را از کتاب نکاح آوردیم و ذکر کردیم که از آن روایت به کمک یک قرائن همین حکم را استفاده کردیم روایت هم سندا درست است ولی صحیح زراره ای قابل استناد نیست.

نتیجه این مقدمه که بعد می خواهیم نکته دوم را بر آن بار کنیم این است که یک سری روایات در کتب روایی ما وجود دارد که این روایات به معصوم اسناد داده نشده. این روایات ولو همه روایتشان ثقه باشند، برای استدلال فقهی به درد ما نمی خورد.

این مقدمه بحث. نکته دوم را در ذیل تعریف بر آن بار می کنیم با ذکر آن نکته دیگر بحث تعریف تمام می شود می رویم مباحث موضوع علم رجال و فائده علم رجال و تفاوت علم رجال را با سائر علوم را به توفیق خدا بیان خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان جلسه ۴

جلسه ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

^۴ ج ۹، ص ۵۲۳. طبق چاپ آل البيت عليهم السلام که در نرم افزار هست.

عرض شد که تعریفی را که در رابطه با علم رجال انتخاب کردیم، دو نکته را راجع به این تعریف باید ذکر کنیم. نکته اول مطرح شد و تمام شد. در رابطه با نکته دوم ابتداء مقدمه ای را عرض کردیم. خلاصه این مقدمه این بود که در کتب حدیث ما، یک سری روایات است که به معصوم منتهی نمی شود که به بعضی اش اشاره کردیم. این روایاتی که به معصوم منتهی نمی شود بررسی سندی شان لغو است. چون روایت حجت نیست. قول غیر معصوم برای ما حجت نیست ولو همه ناقلین اش ثقه باشند. این را توضیح دادیم که بعض از معاصرین حفظه الله در بحث خمس به آن استناد کردند ولی حجت نیست.

حالا نکته دوم این است که اگر ما در بین روایات احادیثی داریم که به معصوم نمی رسد پس چرا ما در تعریف علم رجال نگفتیم بحث می کنیم از احوال روات احادیث المنقولة عن المعصومین. چرا قید المنقولة عن المعصومین را در تعریف نیاوردیم تا آن احادیثی را که از غیر معصوم نقل شده، تعریف ما شامل نشود؟ جواب این است که ما در تعریف علم رجال بر خلاف آن دو تعریف گذشته کلمه ی روایت را نیاوردیم بلکه کلمه حدیث آوردیم. حدیث در اصطلاح علمای شیعه اطلاق می شود بر آن روایتی که به معصوم منتهی بشود. پس خود ذکر کلمه ی حدیث ما را از این قید بی نیاز می کند حدیث یعنی آن سلسله گفتاری که به معصوم منتهی می شود. برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به این سه منبع: الرعاية فی علم الدراية از شهید ثانی ص ۵۲، الوجيزة شیخ بهائی، ص ۳، کتاب قوانین با این که کتاب اصولی است ولی این بحث را به مناسبت در آخر ج اول ص ۴۰۹ مطرح می کند عبارت صاحب قوانین این است : و مذهب اصحابنا ان مالاینتهی الی المعصوم، لیس حدیثا. آن سلسله گفتار هایی که به معصوم منتهی نمی شود اسمش را اصلا حدیث نمی گذاریم پس نتیجه این که وقتی ما در تعریف علم رجال گفتیم از احوال روات حدیث بحث می کنیم حدیث یعنی آنچه به معصوم منتهی می شود در اصطلاح علمای شیعه پس بنابر این خود به خود آن روایاتی که از معصوم نقل نشده از این تعریف خارج است. در ذیل همین نکته دقت کنید صاحب قوانین و فاضل مامقانی و مرحوم ملاعلی کنی و بعضی از معاصرین حفظه الله به عامه اهل سنت به طور مطلق در ضمن همین بحث نسبت می دهند که عامه و اهل سنت مطلقا به هر روایتی که از پیامبر یا یکی از صحابه یا یکی از تابعین باشد، حدیث اطلاق می کنند مثلا عبارت صاحب قوانین در این بحث این است و ان العامة فاکنفوا فیه بالانتها الی احد الصحابة او التابعین. به عبارت دیگر دقت کردید که این بزرگان می گویند حدیث یعنی آنچه منتهی می شود به معصوم اما اهل سنت می گویند حدیث یعنی آنچه منتهی می وشد به پیغمبر یا صحابی یا تابعی. پس اگر روایتی از صحابی یا تابعی نقل شده بود، اهل سنت به آن حدیث می گویند. این را به عامه اهل سنت نسبت دادند.

نکته ای که ما می خواهیم عرض کنیم این است که این نسبت که صاحب قوانین و فاضل مامقانی و ملاعلی کنی و دیگران گفته اند این نسبت به طور مطلق به اهل سنت صحیح نیست. به خاطر این که جمعی از محققین اهل سنت همانند شیعه کلمه ی حدیث را اطلاق می کنند بر آن روایتی که فقط از معصوم یعنی پیامبر نقل شده است و به آن روایاتی که سلسله سند به صحابه یا تابعین می رسد، حدیث اطلاق نمی کنند. بلکه به آن روایت می گویند اثر با ث سه نقطه. مراجعه کنید به این منابع: کتاب قواعد التحذیر از محمد جمال الدین القاسمی یکی از نوشته های جدید اهل سنت است. کتاب جالبی است درباره قواعد درایه و یک سری نکات رجالی، ص ۶۱ جلد اول چاپ بیروت. تدریب الراوی از جلال الدین سیوطی جلد اول ص ۴۲، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری از ابن حجر عسقلانی جلد ۱، ص ۱۷۳.

در بحث سجده بر تراب یک روایتی را نقل می کنند بعضی از اهل سنت می گویند و فی الاثر اسم یک کسی را می برند که انه اذا کان ركب السفينة اخذ لوحة لکی یسجد علیه. در بعضی از نقل ها دارند. وقتی می خواست سوار بر کشتی شود، یک خشتی را همراهش می برد تا بر آن سجده کند. برخی را دیدم که راجع به بحث سجده بر تراب کتاب نوشته اند این عبارت و فی الاثر را نتوانستند بگیرند که یعنی چی؟ این حدیث است روایت است این چیست و فی الاثر؟ اثر یک اصطلاح است اثر یعنی آن نقل ها و گفتار هایی که به معصوم منتهی نمی شود صحابی یا تابعی است. عمل صحابی یا تابعی است.

تا این جا دقت کنید. با ذکر این نکته تعریف مختار ما از علم رجال تمام شد.

نکته دوم در فصل اول از مقصد اول فرق بین علم رجال و تراجم و علم درایه است. این سه علم از جهتی با یکدیگر قریب الافق اند. گاهی در مسائل بین این سه علم خلط به وجود می آید. تفاوت بین این سه علم چیست؟

دو مقدمه کوتاه را اشاره می کنیم تا بحث روشن بشود.

مقدمه اول: برخی از علوم موضوعشان با یکدیگر متحد است. مثلاً در علم صرف می گوئیم موضوع کلمه است. در علم نحو می گوئیم موضوع کلمه و کلام است. در علم بلاغت هم می گوئیم موضوع کلمه و کلام است. آیا می شود چند علم موضوعشان یکی باشد؟ پاسخ این است که چون در هر یک از این علوم از یک جهت و حیثیت خاصی بحث می کنیم، هیچ اشکالی ندارد مثلاً در علم صرف بحث می کنیم از کلمه از حیث صحت و اعتلال. در علم نحو از کلمه و کلام از حیث اعراب و بناء. در علم بلاغت از کلمه و کلام از حیث فصاحت. پس خلاصه این مقدمه این شد که اشکالی ندارد چند علم یک

موضوع داشته باشند در هر علمی از یک حیثیت خاص و جهت خاصی بحث کنیم. البته این مقدمه مبتنی بر آن چیزی است که جمعی از محققین می گویند که موضوع علم آنچیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث می شود. و الا اگر مثل شهید و دیگران حرف بزنیم کما هو الحق با یک تقریری، اصلاً جای این بحث ها وجود ندارد. مرحوم آخوند در کفایه در ج اول در ذیل یکی از بحث ها به این نکته اشاره می کنند. در ذیل آن بحث مرحوم کمپانی اعلی الله مقامه الشریف فقیه الفلاسفه و فیلسوف الفقها در نهایت الدرایه شان این بحث را خیلی دقیق و عمیق وارد می شوند که عیب ندارد چنداناً علم یک موضوع داشته باشند و در هر علم از جهت خاصی از آن بحث شود.

مقدمه دوم: علم تراجم چه علمی است؟ تراجم جمع ترجمه نه ترجمه، علمی است که در آن علم بحث می شود از سیره، شرح حال، و زندگانی افرادی که در جامعه از یک جایگاه ویژه علمی، ادبی، هنری و صنعتی برخوردار اند. مثلاً شخصی یک شاعر بزرگی است مثل ابن حجاج مثلاً. شرح حال او را ذکر می کنند که از اولاد حجاج بن یوسف ثقفی بوده شیعه بسیار بلند مرتبه ای بوده است در زمان سید مرتضی بوده قصائد بسیار جالبی هم که تشبیه به قصائد امرء القیس و دیگران می شود در فضیلت مولی علی علیه السلام سروده است. از شرح حالش در تراجم بحث می شود یا یک نفر فقیه است فیلسوف است ادیب است هنرمند است خلاصه به کتبی که شرح حال افراد بارز در آن کتب نوشته شده می گویند کتب تراجم.

بعد از این دو مقدمه دقت کنید ابتدا فرق بین علم رجال و تراجم را اشاره می کنیم:

هم در علم رجال و هم در علم تراجم موضوع علم یکی است البحث عن احوال الاشخاص. نهایت کیفیت ها مختلف است. در علم تراجم از حال شخص بحث می کنیم نه از این جهت که راوی حدیث است. بلکه از این جهت که یک شخصیت بارزی است در اجتماع و یک هنر ویژه دارد. عالم است ادیب است فیلسوف است و امثال این ها ... در علم رجال بحث می کنیم از احوال اشخاص ولی از این حیث که این شخص راوی حدیث است. کاری به علمش هنرش صنعتش نداریم البته گاهی اتفاق می افتد که یک فرد پیدا می شود هر دو خصوصیت را دارد هم هنر ویژه دارد هم راوی حدیث است. لذا می بینیم از این شخص در هر دو علم بحث می شود. مثلاً فضل بن شاذان نیشابوری، از جهتی که انسان عالم و اندیشمندی است بیش از ۸۰ کتاب نوشته، در علم عقائد فوق العاده متخصص است در دفع شبهات مکتب مخالفین فوق العاده وارد است. کسی است که قبل از تولد حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف راجع به شرح حال حضرت حجت کتاب نوشته شخصی است که در خبر صحیح کشی و دیگران نقل می

کنند وقتی به امام حسن عسکری گفتند فردی فوت کرده حضرت فرمودند در کجا دفن شده گفتند در نیشابور فرمود اغبط اهل خراسان بمکان الفضل . من بر مردم خراسان غبطه می خورم به جایگاه فضل بن شاذان. فضل بن شاذان چون انسان اندیشمندی است در علم تراجم از او بحث می کنند. از طرف دیگر چون فضل راوی حدیث هم هست، از سه تا امام حدیث روایت می کند ما در علم رجال هم از فضل بن شاذان بما این که راوی حدیث است از او بحث می کنیم پس نتیجه این که موضوع علم تراجم، این است الشخصیات البارزة فی المجتمع. موضوع علم رجال أحاد الرواة فی اخبار الآحاد. و هیچ اشکال هم ندارد که یک فرد به دو حیثیت در دو علم از او بحث شود. همین جا به مناسبت یک اظهار تاسف فرهنگی بکنم از حوزه های علمیه ما شخصیت ها فرهنگی بیشتر دوستانی که در خراسان هستند خراسان جایگاه علم و فضیلت است. جاهای مختلف در خراسان نیشابور سبزوار بیرجند و قائن و مراکز دیگر. مرکز علم بوده. در این چند ساله اخیر انواع و اقسام بزرگ داشت ها برای فلان شخصیت موسیقی دان که چنین می کند و چنان می کند شایهد بزرگ داشت ها و کنگره های فراوان بوده ایم ولی بسیار انسان متاسف است و نمی داند انسان چه طور این تاسف را ابراز کند. شخصیتی مثل فضل بن شاذان که واقعا از نظر جایگاه علمی عقیدتی کم نمونه اش را داریم حتی در بین امام زادگانی که در کل ایران وجود دارد اگر یک شخصیت را بخواهیم همسنگ فضل بن شاذان بدانیم با این که فضل بن شاذان امام زاده نیست، فقط حضرت عبدالعظیم حسنی است در ری و دیگران همه متاخر از فضل بن شاذان هستند باید یک کنگره ای بزرگ داشتی نکوداشتی برای فضل بن شاذان برگزار بشود. در قم یک جلسه ای بود بعضی از فرهیختگان نیشابوری بودند امام جمعه محترم نیشابور هم بود بنده این نکته را ابراز کردم و اعلام کردم چه خبر است چرا دور هم نمی نشینید و بزرگداشتی برای این شخصیت علمی نمی گیرد؟ اگر این کار اعلام بکنند مقاله های علمی از تمام جهان اسلام (جمع می شود) بنده در سوئد برخی از نویسندگان را خودم ملاقات کردم که تحقیق می کنند راجع به شرح حال فضل. در لبنان و عراق و چرا برای دیگرانی در نیشابور در مشهد ملیون ها خرج می شود اما برای شخصیتی مثل فضل بن شاذان از کنارش این طور عبور کنند. که امام جمعه هم گفتند چندی پیش نزد مقام رهبری بودم و ایشان هم گفتند چرا برای فضل بن شاذان یک کنگره ای برگزار نمی شود. ظاهرا گوش شنوایی کمتر وجود دارد.

دوستان در این زمینه کار کنند برخی از کتاب های ایشان که در دسترس هست مطالعه کنند از جمله کتاب بسیار جالب ایضاح که در زمینه علوم عقائد است.

بحث بعدی فرق بین علم رجال و درایه است که در جلسه بعد ان شاء الله متعرض خواهیم شد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

جلسه ۶

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

عرض شد که نکته دوم در فصل اول در بحث تفاوت بین علم رجال و علم تراجم و علم درایه می باشد. فرق بین علم رجال با علم تراجم بیان شد. در بحث امروز به طور مختصر فرق بین علم رجال و درایه را اشاره می کنیم و این بحث را تمام می کنیم.

در جواب سوالی استاد فرمود: در علم تراجم از شخصیات بارز در مجتمع از نگاه علمی فنی ادبی صنعتی بحث می شود در علم رجال بحث می کنیم از شخصیت از نگاه این که راوی حدیث است. پس این ها دوتا حیثیت مختلف است یکی حیثیت در علم تراجم بحث می شود یکی در علم رجال البته تا زمان مرحوم شیخ حر عاملی علمای شیعه تراجم و رجال را با هم معمولاً ذکر می کردند. حدود سال ۱۰۰۰ هجری شیخ حر عاملی با نوشتن امل الآمل و کتاب های دیگر علم تراجم را از رجال جدا کرد. این خلط بوده در گذشته ولی دو تا علم مختلف است با دو حیثیت مختلف که دیروز توضیح دادیم.

در علم درایه بحث مهم و محوری که مطرح است از سند و اقسام سند می باشد. چون توجه دارید که در حدیث وقتی می گوئیم سند یعنی یک مجموعه ای از ناقل تا قائل. این مجموع من حیث المجموع به او سند گفته می شود بعد بحث می کنیم این مجموعه ی سند اگر فلان شکل باشد، سند را بهش می گوئیم صحیح و اگر شکل دیگری باشد می شود منقطع، مرسل، مسلسل و امثال ذلک پس علم درایه بحث می کنیم از مجموعه ی سند و تقسیمات آن اما در علم رجال ما بحث می کنیم از مفردات سند یعنی تک تک روایتی که در یک سند واقع شده اند از آنان بحث می کنیم و به عبارت اخری برای این که فرق بین درایه و رجال کاملاً روشن بشود عرض می کنیم همیشه مسائل علم رجال صغری قیاس واقع می شود و مسائل علم درایه کبری قیاس است، و هر دو با هم یک قضیه ی منطقی را تشکیل می دهند. مثلاً این قیاس منطقی را دقت کنید. می گوئیم هذا السند رواه و رجاله امامیون عدول. این صغری قیاس. این صغری مسئله رجالی است. ما در رجال بررسی می کنیم تک تک روایت یک سند را تا ببینیم امامی عادل هستند یا نه؟ بعد یک کبری به این صغری ضمیمه می کنیم. می گوئیم و کل سند رجاله و

رواته امامیون عدول، فهو سند صحيح فهذا السند صحيح. این کبری قیاس در علم درایه بحث می شود. پس مسائل علم رجال همیشه صغری هستند برای یک کبرائی که در علم درایه ثابت می شود. با ذکر این نکته فصل اول از مقصد اول تمام شد.

فصل دوم: وجه احتیاج به علم رجال

فصل دوم که بحث بسیار مهمی است در بیان دلیل بر این که یک انسان محقق به علم رجال احتیاج و نیاز دارد.

به عنوان مقدمه میگوئیم به طور کلی در رابطه با علم رجال دو دیدگاه کلی وجود دارد. دیدگاه اول این است که محقق در علوم مختلف اسلامی مثل علم تفسیر، عقائد، سیره، تاریخ، فقه به علم رجال نیاز شدید دارد و بدون علم رجال استنباط ممکن نیست. مشهور علمای شیعه قائل به این قول اند و این دیدگاه را قبول دارند. جمله ای را از مرحوم علامه حلی در کتاب خلاصه صفحه دوم ببینید: می فرمایند اما بعد فان العلم بحال الرواة من اساس الاحکام الشرعیة و علیه تنبى القواعد السمعیة و یجب علی کل مجتهد معرفته و علمه و لایسوقه ترکه و جهله. که مدار استنباط علم رجال است مجتهد بدون علم رجال توانائی استنباط ندارد. در مقابل این نظریه جمعی از علمای شیعه که معظم اخباریین و بعضی از اصولیین هستند می گویند در استنباط احکام شرعی، ما نیاز به علم رجال نداریم. بلکه علم رجال علم منکر یجب التحرز عنه. نه تنها نیاز نداریم بلکه در ادله شان بررسی می کنیم که ورود به علم رجال حرام است و علم منکر است. این دو دیدگاه. قائلین به دیدگاه اول که می گویند یک مستنبط و محقق نیاز به علم رجال دارد، از مجموعه کلماتشان ۵ دلیل برای این قول استفاده می شود.

دلیل اول: برخی از اعلام مدرسه قم حفظه الله این دلیل را برای نیاز به علم رجال ذکر کرده اند. در برخی از نوشته های مطبوعی که برخی از مراکز تحقیقاتی حوزه علمیه مشهد (یه دعایی کرد استاد نفهمیدم) منتشر کردند این دلیل را یکی از مهم ترین ادله برای نیاز به علم رجال مطرح کرده اند بلکه اشاره کرده اند که این دلیل، دلیل متقن و کامل و جامعی هست با این سه قید.

ما دلیل را بررسی می کنیم. البته دلیل هم از همان عالم بزرگ مدرسه قم گرفته شده. خلاصه دلیل: می دانیم که در بین روایات ما روایات متعارض داریم. چه گونه باید تعارض را بین روایات علاج کرد؟ یکی از راه حل های علاج تعارض رجوع به مرجحات منصوصه می باشد. از جمله مرجحات صفات راوی است که مقبوله عمر بن حنظله می گوید اگر دو حدیث تعارض کردند، روات دو حدیث را بررسی کنید. روات

هر کدام عادل تر و ثقه بودنشان بستر و ورعشان بیشتر بود، آن روایت ترجیح دارد. کدام علم است که از آن علم صفات راوی را به دست می آوریم؟ علم رجال. پس خلاصه این دلیل این است که در باب تعارض یکی از راه حل ها رجوع به صفات راوی است تا تعارض بر طرف بشود. صفات راوی را از علم رجال باید به دست بیاوریم پس برای رفع تعارض بین روایات به علم رجال ما نیاز داریم این خلاصه دلیل.

ما عرض می کنیم که این دلیل به عنوان یک دلیل کامل و جامع علی جمیع المبانی صحیح نیست به خاطر این که جمعی از محققین از علمای علم اصول از جمله مرحوم آخوند صاحب کفایه اصلاً ترجیح به صفات راوی را برای رفع تعارض قبول ندارند کما هو الحق. در باب تعارض تنها محور برای رفع تعارض دو تا مرجح است که آن دو مرجح هم به دلالت حدیث بر می گردد نه به سند حدیث. و آن دو مرجح یکی موافقت با قرآن و دیگری مخالفت با عامه است. ترجیح به صفات راوی دلیل خاص می خواهد. ما دلیل خاص نداریم. به خاطر اینکه مقبوله عمر بن حنظله چنانچه خود این محقق در کتاب الحکم فی الاسلام اشاره می کنند، مربوط است به تعارض بین دو حکم حاکم. ربطی به تعارض بین روایتین ندارد. البته ایشان گویا توجه داشته اند که استناد به مقبوله عمر بن حنظله تنها کار ساز نیست لذا در کلیات فی علم الرجال می فرمایند مقبوله عمر بن حنظله و سائر روایات، ترجیح به صفات راوی را بیان می کنند. سائر روایات اگر مقصودشان مرفوعه زراره است، که ابن ابی جمهور احسائی در غوالی اللئالی آورده که نه خود این محقق و نه سائر محققین مرفوعه زراره را مورد اعتماد نمی دانند ... روایات معتبر دیگری هم بر ترجیح به صفات راوی، وجود ندارد پس این نکته که در باب تعارض راه حل رجوع به صفات راوی است و صفات راوی را علم رجال مشخص می کند، این کبری کلی که در باب تعارض راه حل رجوع به صفات راوی است، صحیح نمی باشد.

دلیل دوم که عمده دلیل در بحث نیاز به علم رجال است با بیانی که ما عرض می کنیم و مورد قبول ما است مرکب از سه مقدمه می باشد.

مقدمه اول: لاشک در این که تعدادی از افراد بودند در طول تاریخ، حتی در زمان حیات پیامبر و اهل بیت به پیامبر و اهل بیت حدیث دروغ نسبت می دادند و به عبارت علمی از زمان پیامبر ما وضع حدیث داشته ایم و احادیث موضوعه، احادیث موضوعه یعنی احادیثی که به دروغ به پیغمبر و ائمه نسبت داده می شد. این مقدمه را در ضمن دو مرحله ما توضیح می دهیم.

مرحله اول: نسبت دادن حدیث به دروغ به پیامبر اکرم. روشن ترین دلیل بر این معنی حدیث متواتری است که شیعه و اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده اند که حضرت فرمود من کذب علیّ متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار. هر که بر من عمداً دروغ نسبت بدهد جایگاهش در آتش است. این روایت را ابن جوزی از ۶۱ نفر از اصحاب پیغمبر نقل می کند. ابن صلاح در کتاب المقدمه ج ۱، ص ۳۹۴ این عبارت را دارد: و لا یعرف حدیث یروی عن اکثر من ستین نفراً من الصحابة عن رسول الله الا هذا الحدیث. ایشان می گوید حدیثی نداریم که ۶۰ نفر از صحابه نقل کرده باشند مگر همین حدیث. البته خب ابن صلاح این جا لجاجت و عناد کرده. حدیث غدیر را بیش از ۱۱۰ نفر از صحابه از پیغمبر نقل کرده اند. حدیث انا مدینه العلم و علی بابها را بیش از ۷۰ نفر از صحابه از پیغمبر نقل کردند. ابن صلاح این جا اشتباه کرده عناد کرده البته بعید هم نیست از این ها که ناراحت اند از غدیر خم. وقتی آن آقا در رساله دکتری اش نام غدیر خم را که می برد حاشیه می زند می گوید در یک شعری اسم غدیر خم آمده میگوید غدیر خم کان حرباً مشهوراً فی زمن رسول الله. غدیر خم یک جنگ مشهوری بوده در زمان پیغمبر. تاریخ یعقوبی را چاپ می کنند الیوم اکملت لکم دینکم را می نویسد که تحریف میکند می گوید این آیه نازل شده. در اصل تاریخ یعقوبی آمده یوم النص علی علیّ بغدیر خم. تحریف شده در چاپ های بعدی نوشته اند این آیه نازل شده یوم النفر علی علیّ غدا برحم. حال این جمله چه جور باید معنی شود باید یک ادیب عربی پیدا بشود که با صد من سریشوم این معنی را درست کند. این ها که این تحریفات را به کار می برند بعید نیست از ایشان که بگویند تنها روایتی که ۶۰ تا راوی از پیامبر نقل کرده اند همین حدیث است. حالا بگذریم.

خلاصه این که این روایت به سند متواتر از پیامبر اکرم نقل شده است و از نقل این روایت انسان به این نتیجه می رسد کسانی بوده اند که در زمان حیات پیامبر به حضرت دروغ می بستند و پیامبر می داند در آینده هم کسانی حدیث دروغ به پیامبر نسبت می دهند لذا حضرت نهی می کند که کسی بر ایشان دروغ نبندد. خواستید مراجعه کنید مواردی را که در زمان وجود پیغمبر به حضرت دروغ بسته اند کتاب مشکل الآثار از تحاوی عالم بزرگ سنی ج اول ص ۱۶۴ مراجعه کنید. ضمناً توجه کنید ما برای اثبات تواتر این حدیث و استدلال به او نیاز نداریم خودمان را به زحمت بیاندازیم چرا که ما می خواهیم اثبات کنیم که حدیث دروغ به پیغمبر نسبت می دادند. همین حدیث که عرض شد یا راست است یا دروغ است. اگر راست باشد مفادش این است که بوده اند کسانی که حدیث دروغ به پیغمبر می بستند و حضرت آن ها را منع کرده. مدعی ما ثابت می شود و اگر این حدیث دروغ باشد، باز هم مدعی ما ثابت

می شود. معلوم می شود حدیثی داریم که به دروغ به پیغمبر نسبت داده شده. پس بنابر این ما در طول تاریخ احادیثی که به دروغ به پیغمبر نسبت داده شده باشد، داریم. بعضی از مصادیق این روایات را من یاد داشت کردم که تحت عنوان چند عامل برای شما اشاره کنیم ان شاء الله در جلسه بعد توضیح خواهیم داد و نتیجه این دلیل را خواهیم گرفت.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان جلسه ۶

جلسه ۷

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

... بین علما وجود دارد. معظم اصولیین می گفتند به علم رجال ما نیاز و احتیاج داریم. قائلین به این قول ۵ دلیل بر مدعایشان اقامه کرده اند. دلیل اول گفته شد و رد شد.

دلیل دوم مقدمه ای را برای بیان دلیل بیان کردیم و آن مقدمه این بود که لا شک در این که عده ای بوده اند به پیامبر و اهل بیت احادیث دروغ نسبت می دادند. این مقدمه را گفتیم در دو مرحله باید توضیح بدهیم. مرحله اول این بود که آیا به پیامبر احادیث دروغ نسبت داده شده یا نه؟ خلاصه ی جواب این بود که بله احادیث دروغ فراوانی به پیامبر اکرم نسبت داده شده است.

امروز در ذیل این بحث می خواهیم بررسی کنیم که چه عواملی باعث شده است که به پیامبر اکرم احادیث دروغ نسبت داده شود؟ ما در بحث امروز به چهار عامل از این عوامل اشاره می کنیم بعد هم منابعی ذکر میکنیم که با کمک آن منابع احادیث دروغ در مکتب خلفا روشن بشود و این قسمت بحث را تمام می کنیم. عامل اول: ما اسمش را می گذاریم عامل سیاسی. رحلت پیامبر اکرم مسائلی را به دنبال داشت از جمله غصب خلافت مروجین مکتب خلفا برای این که مشروعیت بدهند به حکومت خودشان و زیرساخت های حکومتشان را تثبیت کنند، ابتداءً حدیث پیغمبر را منع کردند و گفتند اصلاً نباید حدیث از پیغمبر نقل بشود حتی خلیفه دوم ذهبی در تذکرة الحفاظ و دیگران می نویسند که صحابه هرچه حدیث از پیغمبر نوشته بودند را گفت بیاورید و همه را آتش زد. پس از یک مدتی دیدند با منع حدیث نمی توانند به حکومت خودشان مشروعیت بدهند و نقل فضائل اهل بیت را جلو گیری کنند لذا دست

زدند به جعل حدیث. ما در جای خودش بررسی کردیم اولین حدیثی بعد از رحلت پیامبر جعل شد این حدیث بود که ابی بکر جعل کرد: نحن معاشر الانبياء لانورث يا لا نورث ما تركناه صدقة. جعل حدیث به خاطر عامل سیاسی در زمان خلیفه اول شروع شد در زمان خلیفه دوم و سوم ادامه یافت و در زمان معاویه جعل حدیث به صورت بسیار گسترده از سوی شخص معاویه و اطرافیانش مطرح شد. من تیتروار می‌خواهم این‌ها را بگویم فرصت کردید شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ بیروت جلد ۳ ص ۱۵ به بعد مراجعه کنید. متنی را ابن ابی الحدید از کتاب الاحداث مدائنی نقل می‌کند^۵ که متن جالبی است الآن توضیح نمی‌دهم که سه مرحله در جعل حدیث معاویه درست کرد. ابتدا اعلام کرد گفت هر کسی حدیثی در فضیلت عثمان نقل می‌کند اسمش را بنویسید و اسم پدرش را بنویسید و بیاورید بزرگش کنید و شهادتش را قبول کنید در دادگاه‌ها موجهش کنید. این باعث شد برای افراد زیادی انگیزه درست شود برای فضیلت عثمان حدیث جعل کنند. دوباره عثمان نامه نوشت گفت در فضیلت عثمان دیگر حدیث زیاد شده. فضیلت باقی صحابه را نقل کنید. باز همین طور هر کس فضیلت نقل کرد پول به او بدهید و جایزه به او بدهید. مرحله سوم گفت حالا بیائید بررسی کنید هر روایتی که راجع به فضیلت علی بن ابی طالب است یک فضیلتی در مقابل او برای عثمان درست کنید برای بقیه سلف صالح به تعبیر خودش درست کنید و این‌ها را منتشر کردند که بعد در پایان مدائنی می‌گوید فظهر احادیث کثیرة موضوعة و بهتان منتشر. این دستور معاویه باعث شد که احادیث موضوعة بسیار زیادی نشر پیدا کند.

در ذیل این عامل سیاسی عرض می‌کنیم که کم‌کم جعل حدیث یک روش و یک متد شد برای هر کسی که می‌خواست به یک خلیفه ای قرب پیدا کند. به هرشکلی سعی می‌کرد به اندک مناسبتی برای نزدیکی به خلیفه حدیث جعل کند. مراجعه می‌کنید این نمونه را به جامع الاصول از ابن اثیر ج ۱، ص ۷۶ و کتاب علوم الحدیث دکتر صبحی صالح ص ۲۶۸، نقل می‌کنند از یک راوی به نام غیاث بن ابراهیم نخعی کوفی می‌نویسند غیاث بن ابراهیم وارد شد به دربار مهدی عباسی. مهدی عباسی کبوتر بازی را دوست داشت. کبوتر دوست داشت و کبوتر نگه می‌داشت. غیاث بن ابراهیم وارد شد و دید جلوی مهدی عباسی چندتا کبوتر است و آماده کبوتر بازی است. برای این که خودش را به خلیفه نزدیک کند گفت خلیفه می‌خواهم یک روایتی را برای نقل کنم حدثنا عن فلان عن فلان عن رسول الله که پیغمبر فرمودند سبق و رمایه و مسابقه دادن و شرط گذاشتن در چند چیز جائز است، در تیر اندازی و اسب دوانی و در کبوتر پرانی. در کبوتر بازی هم مسابقه جائز است حدیث را خواند مهدی

^۵ ج ۱، ص ۴۴. چاپ کتابخانه آقای مرعشی که در نرم افزار آمده.

عباسی دستور داد ۱۰۰۰۰ درهم به او پول بدهند. ولی وقتی که می رفت که غیاث بن ابراهیم برود مهدی عباسی از پشت سر به او یک نگاه کرد و این عبارت را گفت: اشهد ان هذا القفا فقا كذاب علی رسول الله. من که پول به تو دادم ولی این قیافه کذاب به پیامبر است. پیغمبر چنین چیزی نگفته. جعل حدیث به این جا رسید.

جلال الدین سیوطی یک کتاب دارد اللئالی المسموعة فی الاحادیث الموضوعة. احادیثی که به دروغ به پیامبر نسبت داده شده. ولی در اواخر عمرش برای قرب به دستگاه حکومت همین جلال الدین سیوطی یک کتابی نوشته به نام الاساس فی فضائل بنی العباس. از همان روایتی که در اللئالی المسموعة اش می گوید دروغ گو هستند در این کتاب الاساس فی فضائل بنی العباس، از همان روایت حدیث در فضیلت بنی العباس نقل می کند این قرب به حکومت این طور بوده.

عامل دوم برای جعل حدیث: برخی از افراد مقدس نما برای ترغیب مردم به بعضی از عبادات از جمله خواندن قرآن، روزه ماه شعبان و ماه رمضان شروع کردند به جعل حدیث. دقت کنید. ما نمی خواهیم روزه مستحبی شعبان و رمضان را انکار کنیم. یا استحباب خواندن قرآن را انکار کنیم ولی دقت کنید در این زمینه روایات جعلی به پیغمبر در مکتب خلفا فراوان است. مراجعه کنید به شرح الفیه عراقی ج ۱، ص ۲۴۲، التقیید و الايضاح از همین الحافظ العراقي ص ۱۳۴ از فردی به نام مومل بن اسماعیل نقل می کند که این مردم می گوید من شنیدم حدیثی در فضیلت یکی از سور قرآن. بررسی کردم این حدیث را کی گفته گفتند فلانی. رفتم پیش او. گفتم از چه کسی نقل می کنی؟ گفت از فلانی. رفتم گفتم از کی نقل می کنی گفت از فلانی. آن نفر اخیر هم عصر خودم را رفتم پیدا کردم به او گفتم من حدیثی به هذا الحدیث؟ این حدیث را چه کسی برای تو نقل کرده؟ جلسه که خلوت شد به من گفت ماحدثی به احد. این حدیث را کسی برای من نقل نکرده. ولکنی رایت الناس قد رغبوا عن القرآن. دیدم مردم از قرآن اعراض کردند. فوضعت لهم هذا الحدیث لاصرف قلوبهم الی القرآن. من دیدم مردم از خواندن قرآن اعراض کردند این حدیث را جعل کردم تا مردم رغبت کنند به قرآن خواندن. شما به کتاب لسان المیزان ابن حجر ج ۵، ص ۲۸۸، شرح حال احمد بن عبدالله جوینی و ترجمه محمد بن عکاشه کرمانی، مراجعه کنید. ابن حجر این جا بررسی می کند از بزرگان رجالی اهل سنت نقل می کند که این دو نفر احادیث زیادی را در فضائل اعمال جعل کردند و به دروغ به پیغمبر نسبت دادند.

عامل سوم: برخی از زنادقه برای نابودی دین دست به جعل حدیث زدند. به تدریب الراوی سیوطی، ج ۱، ص ۲۸۴ مراجعه کنید. ابن ابی العوجاء زندیق معروف پیرو مکتب مانیسیم در هنگام اعدامش گفت وضعت

فیکم اربعة آلاف حدیث. حواستان جمع باشد که برایتان ۴ هزار حدیث جعلی آوردم. هر کدامش یک بحث دارد ما فقط این هارا می گوئیم که بگوئیم چرا به علم رجال نیاز داریم.

عامل چهارم: به قدری بازار جعل حدیث گرم بود که بعضی افراد برای سر گرمی مردم یا برای اندک غرض دنیوی دست به جعل حدیث می زدند و دیگر قبضش از بین رفته بود. ابن جوزی در کتاب الموضوعات این نکته را نوشته این جالب است دانستنش. احمد بن حنبل و یحیی بن معین دو تا از بزرگان اهل سنت و از روات حدیث می گویند وارد مسجد شدیم و نماز خواندیم و نماز که تمام شد ... ایستاد که مردم را موعظه کند. احمد بن حنبل و یحیی بن معین می گویند که ما نشسته بودیم در مسجد که این مرد شروع کرد این حدیث را خواندن. این مرد قصه گو گفت حدثنا احمد بن حنبل و یحیی بن معین، می گوید ما نشسته بودیم که این مرد این طور داشت می گفت حدیث کرد برای من احمد بن حنبل و یحیی بن معین. قال حدثنا عبدالرزاق عن معمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله من قال لا اله الا الله خلق الله من كل كلمة طيرا منقاره من ذهب و ريشه من مرجان. یک بالش در مغرب یک بالش در مشرق. احمد بن حنبل و یحیی بن معین می گویند قریب به یک ساعت این حدیث را نقل می کرد که ما محاسبه کردیم دیدیم حدود ۲۰ ورق نوشتن این حدیث طول می کشد گفت و گفت و گفت. یحیی بن معین می گوید به احمد بن حنبل رو کردم گفتم ا أنت حدثته بهذا الحدیث؟ تو همچنین حدیثی را برای این آقا نقل کردی؟ گفت والله ما سمعت بهذا الا بهذه الساعة. من روحم هم خبر ندارد از این حدیث. به خدا من الآن دارم می شنوم. جلسه تمام شد و مردم به او پول می دادند. ما هم اشاره کردیم بیا. فکر کرد می خواهیم به او پول بدهیم. گفتیم بگو حدیث را چه کسی برای تو نقل کرده؟ گفت یک بار گفتم. دو تا راوی بسیار مشهور احمد حنبل و یحیی بن معین. گفت تو یحیی بن معین و احمد حنبل را می شناسی؟ گفت من حدیث نقل کردم از آنها. آن ها را نشناسم؟ گفت یحیی بن معین عجله کرد گفت من یحیی بن معین هستم این هم احمد حنبل. ما کی چنین مطلبی را گفتیم؟ طرف از رو نرفت و گفت که لم ازل اسمع ان یحیی بن معین احمق ما تحققت الا هذا الساعة. من شنیده بودم که یحیی بن معین احمق است ولی الآن فهمیدم. گفت یعنی چه؟ گفت خیال کردی احمد حنبل و یحیی بن معین فقط شما دو تائید؟ من حد اقل از ۶۱۷ یحیی بن معین و احمد حنبل حدیث نقل می کنم.... از ۶۰ تا احمد حنبل و یحیی بن معین حدیث نقل می کنم شما خیال کردید شما دو تائید؟ دکتر صبحی صالح رواتی در علوم الحدیثش نقل می کند در جای دیگر هم هستش من آنجا دیدم که از

پیغمبر نقل می شود که پیغمبر فرمودند ان سفینه نوح ... در فضیلت حج و طواف خانه خدا، می گوید کشتی نوح هم وقتی آمد مکه هفت بار طواف کرد دو رکعت نماز طواف هم خواند. یا ابن جوزی در الموضوعات روایتی را نقل می کند از ابن عباس پرسیدند که نقل شده آدم اصلح بود یعنی جلوی سرش مو نداشت. این جهتش چی بود؟ ابن عباس گفت از پیامبر شنیدم که فرمودند ان آدم حین حبط الی الارض یمسح راسه السماء... حضرت آدم که به زمین آمد آن قدر قدش بلند بود که جلوی سرش به آسمان کشیده می شد. از بس به آسمان کشیده شد مو های جلوی سرش ریخت به این خاطر اصلح شد و بعد و اورث ولده الصلح. همین باعث شد که به ارث این بیماری را مثلاً به ارث بگذارد. ما فقط می خواهیم بگوئیم که احادیث موضوعه در بین روایات منقول از پیغمبر زیاد بوده.

یک وقتی اشاره کردم که همین احادیث موضوعه یک انگیزه شده برای نوشتن کتاب ها بر علیه اسلام و مذهب. در مرحله دوم که آیا به اهل بیت هم احادیث دروغ هم می بستند اشاره می کنیم که این دکتر شجاع الدین شفا کتاب چند صفحه ای از کلینی تا خمینی محور این کتاب که بار ها چاپ شده و بسیار بر علیه تشیع از آن استفاده شده یک سری احادیث جعلی موضوعه است که در بین روایات وجود دارد. محور کارش این است که این ها را جمع و جور کرده و می گوید دین این است مذهب تشیع این است که این روایات می گوید. حالا می رسیم به آن جا.

یک نمونه دیگر ابن جوزی نقل می کند که فردی به نام سعد بن طریف راوی حدیث بود یک روز پسرش آمد گریه می کرد. گفت چرا گریه می کنی؟ گفت معلم مرا کتب زده. گفت باشه. هنجین رسوایش کنم که نتواند جلوی مردم قدم بزند. بعد می گوید رفت در خانه و کمی فکر کرد و این ور و آن ور را نگاه کرد و رفت مسجد و گفت مردم بیائید حدیثی می خواهم برایتان نقل کنم. شروع کرد یک حدیثی را مسند نقل کردن عن فلان عن فلان عن فلان عن رسول الله حضرت فرمودند معلّمی صبیانکم شرارکم. بدترین مردم معلمین مردم بچه هااند. اقلهم رحمة بالیتیم و اغلظهم علی المساکین. این ها رحمتشان بر یتام کم است و مساکین را هم رعایت نمی کنند و کتکشان می زنند. بعد که حدیثش تمام شد آن معلم بچه اش را دید گفت خواست باشد این مرحله رعایت کردم اگر بار دیگر بچه ام را کتک بزنی باز حدیث دیگری درست می کنم و می آورم که آبرویت بیشتر برود. پس نتیجه این که ما از این نکته خواستیم بگیریم این است که به طور مسلم برخی عوامل باعث شد که احادیث موضوعه به تعبیر علمای درایه یعنی احادیثی که به دروغ به پیامبر نسبت داده شده باشد در بین احادیث بسیار وجود دارد.

چند تا منبع هم اشاره می کنم ۵ کتاب را که در بحث احادیث موضوعه و بررسی این احادیث در کتب اهل سنت جالب توجه است، مراجعه می کنید. البته ۶ کتاب است که یک کتابش شاید در دسترس نباشد و یک بار چاپ شده و آن هم دیگر البته چیز خوبی است و متقدم هم هست به نام الابطال از ابو عبدالله حسن بن ابراهیم همدانی جوزقی متوفی سال ۵۴۳. این ۵ کتاب دیگر که نسبتاً در دسترس است یکی الموضوعات از ابن جوزی، کتاب دوم القول المسدد فی الرد عن مسند الامام أحمد از ابن حجر عسقلانی کتاب سوم اللئالی المسموعة فی الاحادیث الموضوعة از جلال الدین سیوطی، کتاب چهارم تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة از علی بن محمد کتانی کتاب پنجم سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعة از رجال شناس مهم و معاصر اهل سنت ناصر الدین الالبانی که دو سه سال است فوت کرده. می شود گفت رجال شناس مطلق سلفیه امروز اهل سنت که در جهان سلفیه در شبه قاره و عربستان و سوریه و اردن و جایی که سلفیه پایگاه دارند مثل این آدم درشناخت احادیث اهل سنت در این عصر اخیر وجود نداشته و آدم محقق است و این کتابش هم جالب است و چاپ عربستان است.

به این ۵ کتاب که مراجعه کنید به روشنی انسان به اطمینان می رسد که خود بزرگان اهل سنت نقل می کنند که احادیث بسیار زیادی به پیغمبر نسبت داده شده و پیغمبر این احادیث را نگفته و این احادیث، احادیثی است که به دروغ به حضرت نسبت داده شده است. جالب است یک نویسنده ی ۷۰.. به نام عبدالله القصیمی یک کتابی دارد الصراع بین الاسلام و الوثنية که خیلی هم جواش را دادند. جنگ بین اسلام و بت پرستی. در ج ۱، ص ۸۵ نکته ای دارد می گوید در کتب شیعه راویانی که احادیث دروغ به پیامبر نسبت داده اند زیاد اند اما ولیس فی رجال الحديث من اهل السنة من هو متهم بالوضع او الکذاب طمعا فی الدنيا می گوید خوشبختانه در رجال اهل سنت را که نگاه کنید یک نفر را پیدا نمی کنید که متهم باشد به وضع حدیث این که حدیث جعل می کرده بله در روایت داریم که بعضی پیر بودند و فراموش کار شدند و یه چیزی می گویند. آدم تعجب می کند دروغ در این حد؟ حداقل بیش از ۸۰۰ راوی در لسان المیزان تصریح می کند ابن حجر این ها کذاب بودند وضاع بودند کان یعتاد جعل الحديث. اصلاً معتاد بوده به جعل حدیث. راوی را ابن حجر می گوید اگر یک پرنده می پرید، یک حدیث برایش جعل می کرد. این آقا می گوید نه ما یک نفر در رجال اهل سنت نداریم که متهم شده باشد که وضع حدیث کند ولی بین شیعه داریم. ما انکار نمی کنیم که بین شیعه نداریم ولی به اکثر کثیر به مراتب

بالا تر در اهل سنت داریم و مقایسه می کنیم که وضع حدیث در اهل سنت چه قدر بوده در شیعه چه قدر بوده.

خلاصه احادیث زیادی به خاطر چند عامل به دروغ به پیامبر اکرم نسبت داده می شده است. پس نیاز به علم رجال داریم که توضیحاتش خواهد آمد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان جلسه ۷

جلسه ۸

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

عرض شد که بحث در این مقدمه بود که در بین احادیثی که از پیامبر و اهل البیت نقل شده است احادیث جعلی و دروغ وجود دارد. این جا دو محور بررسی داشتیم. محور اول وجود احادیث دروغ در روایات پیامبر بود که اشاراتی کردیم جلسه قبل. محور دوم بحث و بحث امروز وجود احادیث دروغ و راویانی که به اهل البیت حدیث دروغ نسبت می دانند. این بحث را سه نکته ما در رابطه با این بحث اشاره می کنیم و نتیجه می گیریم.

این محور بحث امروز هم مهم است چون اخباریین به شدت مخالفت می کنند که حدیث دروغ نداریم و حرف هایی می زنند که قابل توجه است بحث امروز.

نکته اول: ماروایاتی داریم که از این روایات استفاده می شود که برخی از احادیث دروغین به اهل بیت منتسب شده است. چهار مورد را اشاره می کنیم و خودتان بعد مراجعه کنید و تحقیق کنید.

رجال کشی در شرح حال مغیره بن سعید جزء ۲، ص ۴۸۹ شماره ۳۹۹ روایت مفصلی است محمد بن عیسی بن عبید نقل می کند من خلاصه اش را نقل می کنم. می گوید من نزد یونس بن عبدالرحمن بودم این راوی بسیار معتمد و مورد اعتماد همه ، بعضی از اصحاب از او سوال کردند که چرا شما این قدر در حدیث سخت گیری می کنید و چرا بعضی از احادیث را انکار می کنید و مورد قبولتان نیست. یونس بن عبدالرحمن جواب مفصلی می دهد و مطالبی از هشام نقل

می کند از جمله خودش می گوید وافیت العراق به عراق رفتم فوجدت بها من اصحاب ابی جعفر و وجدت اصحاب ابی عبدالله ... می گوید رفتم عراق دیدم اصحاب امام باقر و صادق زیاد اند. از آنها حدیث نقل کردم کتاب هایی از آن ها را نوشتم بعد آمدم خدمت امام هشتم فعرضتها من بعد علی ابی الحسن الرضا. این کتب و روایات را به امام هشتم عرضه کردم محل استشهاد این است. فانکر منها احادیث كثيرة ان یکون من احادیث ابی عبدالله. روایات زیادی را از این روایات را انکار کردند که از احادیث امام صادق باشد. من از اصحاب روات امام صادق این ها را نوشته بودم. امام رضا فرمودند این ها از روایات امام صادق نیست. پس معلوم می شود یک سری روایاتی داریم که به دروغ به امام صادق نسبت داده شده.

مورد دوم: رجال کشی، جزء ۲، ص ۴۹۲ شماره ۳ روایتی را مسند نقل می کند مراجعه کنید امام صادق می فرماید کان للحسن کذاب یکذب علیه. یک راوی بود در زمان امام حسن که به امام حسن دروغ می بست. و کان للحسین کذاب یکذب علیه. راوی به امام حسین کذب می بست بعد راوی به امام زین العابدین دروغ می بست و مغیره بن سعید یکذب علی ابی . مغیره بن سعید بر امام باقر دروغ می بست. پس روایتی بوده اند که بر اهل بیت دروغ می بستند.

مثال سوم: ابوبصیر همان جا مراجعه کنید از امام صادق نقل می کند رحم الله عبدا حببنا الی الناس و لم یغضنا الیهم تا این که می فرمایند اگر مردم کلام نیکوی ما را بشنوند بهتر است بعد اضافه می کنند و لكن احدهم یسمع الکلم فیعد الیه عشرا. بعضی از مردم یک کلمه از ما می شنوند و ده کلمه به آن اضافه می کنند. معلوم می شود بعضی از مردم مبالغات ندارند و یک کلمه از امامی می شنوند و ده مورد به آن اضافه می کنند.

مورد چهارم: وسائل الشیعة، ج ۱۸، باب ۹ صفات قاضی حدیث ۴۰ روایتی از امام حضرت می فرماید ان الناس اولعوا بالكذب علینا مردم عادت کردند بر ما دروغ ببندند. روایت مفصل است همان جا مراجعه کنید

این روایات چه دروغ باشد چه راست باشد مدعی ثابت می شود. اگر خود این روایات راست باشد مفادش این است که عده ای به اهل بیت دروغ می بستند و اگر دروغ باشند باز مدعی ما ثابت می شود که عده ای بوده اند که به اهل بیت دروغ می بیستند.

پس محور این که یک سری روایات می گوید در بین اصحاب ائمه بوده اند تعدادی که دروغ به ائمه نسبت می دادند.

نکته دوم: یک سری روات مورد اعتماد داریم که همه قبولشان دارند. این روات مورد اعتماد هم تصریح می کنند که برخی از ناقلان حدیث دروغ گوهستند چهار تا مثال اشاره می کنند این جا :

مثال اول: خلاصه علامه ص ۲۶۶: از فضل بن شاذان نقل می کند که این راوی مورد اعتماد گفته است که چند نفر از صحابه از اصحاب ائمه جزء دروغ گوین مشهور اند. از جمله ابی الخطاب یونس بن ظبیان و برخی از افراد دیگر.

مثال دوم: خلاصه علامه: شرح حال حسن بن عباس از ابن غضائری نقل می کند که ابن غضائری می گوید این حسن بن عباس روی عن ابی جعفر الثانی فضل انا انزلناه فی لیلة القدر کتابا مصنفا. حسن بن عباس یک کتاب حدیث از امام جواد نقل کرده در فضائل سوره انا انزلناه فی لیلة القدر که ابن غضائری می گوید فاسدالالفاظ این کتاب الفاظش فاسد است مخایله تشهد علی انه موضوع. همه اطراف و جوانب این کتاب نشان می دهد که این کتاب به دروغ به امام جواد نسبت داده شده.

مثال سوم: شرح حال یونس بن ظبیان رجال کشی را مراجعه کنید نوشته است کوفی غال کذاب وضاع للحديث. حدیث وضع می کرده و جعل می کرده. پس معلوم می شود ما رواتی داریم که احادیثی را جعل می کردند و به ائمه نسبت می دادند.

مثال چهارم: شرح حال محمد بن کثیر الکوفی در رجال نجاشی جزء ۲، ص ۴۳ که من سریع می خوانم طعن اصحابنا علیه و ذکره انه يضع الحديث له کتاب يعرف بکتاب التخریج و اکثره موضوع مزخرف. این آقا کتابی دارد به نام التخریج که اکثر مطالبش موضوع است یعنی به دروغ به ائمه نسبت داده شده.

شرح حال این افراد را هم خودتان در کتب رجالی مراجعه کنید

مغیره بن سعید

محمد بن مقلاس

فارس بن حاتم

محمد بن نصیر

محمد بن عبدالله شیبانی

موسی بن عمیر

محمد بن بحر الدهنی

شرح حال این افراد را نگاه کنید به روشنی انسان می فهمد که تعدادی از افراد بودند که به اهل بیت دروغ می بستند.

نکته سوم: کار جعل حدیث به جایی رسیده بود که متأسفانه بعضی از افراد احادیثی را جعل می کردند و این هارا به یک سری افراد ثقه نسبت می دادند. احادیث را جعل می کردند و از خودشان هم نمی گفتند که بعد مشکل روشن بشود این هارا نسبت می دادند به بعضی از روات قابل اعتماد.

چند نمونه:

شرح حال معلى بن خنيس را در كتب رجالى ببينيد. عبارتى كه علما مى گویند: و الغلاة يضيفون اليه كثيرا. برخى از غلات رواياتى را به نام معلى بن خنيس در روايتش اضافه کردند لذا بعضى از رجاليين مى گویند رواياتى كه معلى بن خنيس نقل مى كند ما اصلا به آن اعتماد نداريم.

مثال دوم: شرح حال مفضل بن عمر را نگاه كنيد. علمای رجالی می گویند خودش هم ضعیف است البته ولی برخی علمای رجالی می گویند قد زید علیه شیء کثیر. خودش که ضعیف است دیگران یک سری روایات زیادی را هم به نام مفضل به روایاتش اضافه کردند لذا نجاشی می گوید لا يجوز ان يكتب حديثه. جائز نیست روایات مفضل بن عمر نوشته شود. این جا اشاره کنم یک کتابی تازه در بیروت چاپ شده تحت عنوان الهفت الشريف. دوتا چاپ شده. چاپ دومش الهفت و الاظلة تحقیق دکتر عارف تامر که از نسخ خطی تحقیق کرده و مكتبة الهلال بیروت این کتاب را چاپ کرده و در مقدمه اش ادعا می شود که مجموعه روایات این کتاب روایاتی است که مفضل از امام صادق نقل کرده. حال ببینید این که علمای محقق رجالی ما می گویند روایات زیادی از زبان مفضل گفته شده البته خودش هم ضعیف است لذا به روایاتش اعتنا نمی شود یک

روایات عجیب و غریبی در این کتاب آمده که خدا کند که به دست مخالفین ما نرسد. اگر به دست آن ها برسد باز یک هجمه جدیدی را شروع می کنند که ببینید امام صادق این ها چه گفته؟

یک فراز از این روایتش را من برای شما می خوانم دیگر خودتان ببینید چه خبر است قال مفضل اخبرنی یا مولای عن میلاد الاوصیاء. اوصیاء پیغمبر تولدشان چگونه است. یک جمله اش این گونه است. فقال الصادق اول العجب ان امهات الاوصیاء ذکور لا اناث. اولین امر عجیب این است که مادر های اوصیا مرد اند نه زن اون وقت شروع می کند یک مزخرفاتی را بافتن به نام امام صادق که هر بچه ای آن را ببیند می فهمد که دروغ به مولی امام صادق نسبت داده شده. حال در یک بحثی است من هنوز دارم تحقیق می کنم و هنوز به نتیجه نرسیدم که آیا این کتاب و این روایات را خود مفضل ممکن است جعل کرده باشد یا به نام مفضل جعل شده. مجموعه روایات مفضل را جمع کردم با روایات این کتاب مقایسه کردم به یک نتایجی رسیدم یک احتمال فعلا به عنوان احتمال می گویم که جاعل این کتاب و این روایات مفضل نبوده و به زبان مفضل آن ها را مطرح کرده راوی است به نام عبدالرحمن بن کثیر هاشمی که ممکن است جاعل این آدم باشد که قرینه ای هم داریم در شرح حالش می نویسند کان یضع الحدیث و له کتاب الاظلة کتاب فاسد مختلط که ممکن است این کتاب الهفت و الاظلة را این عبدالرحمن بن کثیر هاشمی به نام مفضل جعل کرده باشد این به عنوان احتمال است و به یک نتیجه قطعی نرسیدم. علی ای حال می بینیم که بعضی از روایات به نام بعضی از روات در کتب جعل می شود و مطرح می شود

فعلا می خواهیم این نتیجه را بگیریم که در بین روات مکتب اهل بیت هم بوده اند کسانی که جعل حدیث می کردند.

... یک محقق اسلامی مخصوصا یک فقیه به علم رجال نیاز دارد این است که احکام شرعی و مطالب اسلامی را یک محقق یا فقیه باید از ادله اربعه به دست بیاورد. ادله اربعه منحل می شود به هفت طریق. در شش طریق ما به علم رجال نیاز نداریم به این معنی مثلا فقیه را مثال می زنیم. فقیه اگر حکم فقهی را از طریق عقل قطعی به دست بیاورد نیاز به علم رجال ندارد. یا اگر فقیه حکمی را تشخیص دهد از ضروریات دین و مذهب است به علم رجال نیاز ندارد. یا حکمی را از اجماع و سیره قطعی بفهمد یا از نص یا ظاهر قرآن استفاده کند به علم رجال نیاز ندارد. یا حکم

را از روایات متواتر استفاده کند به علم رجال احتیاج ندارد. یا حکم را خبر واحد محفوف به قرینه استفاده کند، نیازی به علم رجال ندارد ولی جالب توجه این است که مجموعه احکامی که از این ۶ طریق به دست می آید بسیار اندک است. اکثریت احکام شرعیه از طریق خبر واحد بدون قرینه قطعی باید استفاده بشود. در مقدمه ثابت کردیم در خبر های واحد جعل و وضع و خبر های دروغین وجود دارد. این اخبار دروغین حجت نیستند پس باید در بین این روایات حجت را از لا حجت، خبر دروغ را از خبر صحیح و راست فقیه تمییز بدهد. یکی از راه های مهمی که خبر معتبر از غیر معتبر تمیز داده می شود تشخیص صفات راوی است. چون ثابت کردیم اجمالاً جمعی از روایات دروغ گو بوده اند کلامشان معتبر نیست پس باید راوی ثقه را از غیر ثقه تشخیص داد. تشخیص راوی ثقه از غیر ثقه در علم رجال محرز می شود پس ما به عنوان محقق اسلامی به علم رجال احتیاج داریم تا روایات ثقه را از غیر ثقه تشخیص دهیم. این خلاصه دلیل دوم که به نظر ما عمده ترین دلیل و علت و سبب نیاز و احتیاج به علم رجال می باشد.

از بین ۵ اینها در جلسه بعدی جمع بندی می کنیم یک دلیل دیگر هم اشاره می کنیم و ان شاء الله وارد بحث جدید خواهیم شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان جلسه ۸

جلسه ۹

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

بحث در این مطلب بود که نسبت به نیاز به علم رجال دو دیدگاه مختلف وجود دارد. دیدگاه مشهور علمای شیعه این است که ما به علم رجال نیاز داریم. عرض شد که قائلین به این قول ۵ دلیل بر مدعایشان دارند. دو دلیل از این ۵ دلیل اشاره شد. یک دلیل رد شد و یک دلیل مورد قبول واقع شد. به نقل سائر ادله دیگر نمی پردازیم.

قول دوم این است که محقق اسلامی به علم رجال احتیاج و نیاز ندارد بلکه علم رجال یک علم منکری است که احتراز از او واجب و لازم است. معظم قائلین به این قول اخباریین از علمای شیعه می باشند و

عمده نکته ای که در این باب دارند این است که اخباریین می گویند کتب اربعه یا بعضی شان ادعا می کنند همه روایات صادره از ائمه معصومین صحیح و حجت است لذا ما نیاز نداریم که از علم رجال کمک بگیریم و حدیث صحیح را از غیر صحیح تشخیص بدهیم. به این دو سه منبع که عرض می کنم باید مراجعه بشود تا کلمات اخباریین درست روشن بشود.

منبع اول: کتاب هدایة الا از مرحوم حسین بن شهاب الدین عاملی، ص ۸۳ به بعد یک بابی دارد لایجوز رد ما روی عن الائمة.

کتاب دوم: فوائد المدنیة مرحوم امین استرآبادی ص ۱۸۱ به بعد که ۱۲ دلیل می آورد که روایات کتب اربعه قطعی الصدور است و برای بررسی به علم رجال نیاز نداریم.

کتاب سوم: حقائق ج ۱، ص ۱۵ که ۶ دلیل می آورد که کتب اربعه صحیح و قطعی الصدور است. بعد اشاره می کند که ما در کتاب ۱۲..^۸ دلیل بر این مطلب اشاره کردیم.

منبع چهارم: شیخ حر عاملی در خاتمه وسائل الشیعة، قاعده ۹ مطلبی دارند که کل روایاتی که من در واسائل آوردم از کتب معتبره است و همه صحیح است و دیگر برای بررسی اش نیاز به علم رجال نداریم و ۲۲ دلیل بر این مدعایشان اقامه می کنند

دقت کنید پس از حذف مکررات در ادله آقایان، ۱۰ دلیل قابل ذکر و ۵ دلیلش نیاز به نقد و بررسی دارد. قبل از نقل این ادله این نکته را توجه کنید که کسانی که علم رجال را نفی می کنند دو تا گرایش دارند و دو مبنی دارند. یک مبنی این است که توجه به علم رجال و عالم رجالی بودن و به کتب رجال مراجعه کردن مشروع نیست و حرام است. گرایش دوم این است که به مشروعیت مباحث رجال اشکال شرعی ندارند ولی می گویند محقق اسلامی نیاز به علم رجال ندارد. قائلین به مبنای اول یک دلیل بر مدعایشان اقامه می کنند.

خلاصه این دلیل: مقدمه می گویند از مسائل مهمی که اسلام به این مسئله زیاد اهتمام دارد حفظ حرمت مسلمانان و حفظ آبروی افراد است و تجسس در صفات افراد و ضمائ آن ها حرام است و اگر کسی به نکته ی منفی در رابطه با یکنفر دست پیدا کرد، اشاعه و ..^۹ حرام دیگری است دلیل بر این مقدمه آیه قرآن و روایات است. یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم و لا

^۸ نفهمیدم استاد چه فرمودند

^۹ نفهمیدم استاد چه فرمودند

تجسسوا. نهی شده است از جاسوسی کردن به دست آوردن خصوصیات منفی دیگران. نهی دوم از این است و لایغتب بعضکم بعضا. تازه اگر به نکته منفی هم برخورد کردید آن را پخش نکنید و غیبت نکنید و به دیگران منتقل نکنید. روایات هم خواستید مراجعه کنید اصول کافی کتاب ایمان و کفر ج ۲، ص ۳۵۷ باب الغیبة ... حدیث ۲ و ۴ و ۶ را مراجعه کنید. خلاصه این نکته این شد که تجسس برای به دست آوردن خصوصیات منفی دیگران حرام و اشاعه و پخش این صفات منفی هم بین دیگران حرام است. این مقدمه

مستدل می گوید با توجه به این مقدمه و نکته محور علم رجال آلوده شدن به این دوتا حرامی است که در مقدمه اشاره کردیم یعنی ابتداء رجالی بررسی می کند خصوصیات منفی روات را پیدا بکند که فلانی دروغ میگوید فلانی ثقة نیست فلانی آن چنین است و ... این حرام است. نکته دوم این که وقتی رجالی به این صفات روات رسید، آن ها را اشاعه هم می دهد و پخش هم می کند لذا است که مستدل می گوید که علم رجال و در طی این علم بودن، منکر است و مشروع نیست. این خلاصه دلیل گرایش و مبنی اول.

در جواب از این دلیل ما یک جواب نقضی داریم و یک جواب حلی داریم. اما جواب نقضی این است که تجسس نسبت به افعال و اقوال دیگران و اشاعه نتیجه اش حرام است ما این را قبول ندارم. مواردی در شریعت اسلام داریم که تجسس جائز بلکه واجب است. چند مورد اشاره می کنیم. مورد اول: میدانیم حکومت اسلامی وظیفه اش این است که کارگزاران خودش را از بین افراد امین و با کفایت انتخاب کند ولی این وظیفه در این جا تمام نمی شود. درست است که کارگزاران در لحظه انتخاب باید امین و با کفایت باشند لکن دستگاه حاکمیت اسلامی باید مراقبین و جاسوس هائی را به کار بگمارد که مراقب اعمال و اقوال کارگزاران بوده باشد. در شیوه پیامبر و حضرت امیر علیهما صلوات الله به این نکته می رسمیم. وسائل الشیعه ج ۱۱ باب ۱۵ از ابواب جهاد عدو حدیث ۴ را مراجعه کنید ^{۱۰}. از امام هشتم نقل می کند خلاصه روایت این است که پیامبر وقتی ارتشی را به جایی می فرستاد و یک امیر برایش می گذاشت عبارت امام رضا این است که بعث معه من ثقاته من یتجسس له خبره. پیامبر امیری را که برای لشکر می گذاشت او را به حال خود نمی گذاشت بلکه با او کسانی که ثقة بودند قرار میداد که مراقب باشند و اخبار را به پیامبر گزارش کنند. نمونه بعدی ابن سعد ... پس جاسوسی از اعمال دیگران در این مورد

اشکالی ندارد و عیب ندارد. ابن سعد در کتاب طبقات ترجمه^{۱۱} . نهج البلاغه نامه ۳۳ نامه حضرت امیر به مصعب بن عباس والی حضرت در مکه که حضرت نامه می نویسد و می فرماید اما بعد فان عینی بالمغرب کتب الیّ

مورد دوم در باب مرافعات به اجماع علما اگر مدعی بینه اقامه کرد منکر می تواند آن بینه را جرح کند. جرح بینه یعنی چه یعنی برود چند نفر دیگر بیاورد که بگویند این دو نفر آدم دروغگو هستند. این جا حاکم نمی گوید چرا دیگری را جرح می کنی؟

مورد سوم در باب مشورت، مشار کسی که مورد مشورت قرار می گیرد، فقها فتوی می دهند که جائز بلکه واجب است عیوب و نواقص را مطرح کند.

مورد چهارم توضیح نمی دهم مراجعه کنید: وسائل الشیعة کتاب النکاح ابواب ما یحرم ... باب ۱۰ حدیث ۷ روایت زرارة عن ابی جعفر. این چه طور شاهد است مراجعه کنید و توضیح بدهید تا ما استفاده کنیم.

نتیجه این شد که این که مستدل به طور کلی ادعا کرد که تجسس در اعمال و اقوال دیگران مطلقاً حرام است موارد نقض دارد. هر جوابی که در جواز تجسس در این موارد مطرح می شود، ما در بحث تجسس در اعمال روات هم همان جواب ها را مطرح می کنیم.

اما جواب حلی توقف دارد بر ذکر یک مقدمه: در علم اصول در باب تراحم ابن بحث مطرح شده است که اگر انجام یک واجب توقف داشت بر یک مقدمه حرام، این جا باید بررسی شود اگر ملاک آن واجب یک ملاک اهم باشد، قاعده باب تراحم می گوید حرمت مقدمه ساقط می شود و به خاطر این واجب اهم، مقدمه حرام را می شود مرتکب شوی. حال دقت کنید. تطبیق این قانون بر مانحن فیه به این بیان است که عمل به احکام الهیه توقف دارد بر به دست آوردن این احکام. در جلسات قبل اشاره کرده ایم به دست آوردن احکام شرعیه توقف دارد بر تشخیص روایات مستند و مقبول از روایات غیر مستند^{۱۲} . تا این روایات را تشخیص ندادیم نمی توانیم بحث رسیدن به احکام الهیه و عمل به این احکام مهم ترین واجب بر دوش یک مسلمان است. رسیدن به این واجب توقف دارد بر بررسی کردن احوال این ها و تدوین این احوال تا دیگران هم با استناد به این مدونات بتوانند به احکام الهی برسند. آن واجب اهم که وصول به احکام الهی است باعث می شود در خصوص رجال تجسس در اعمال و اقوال آن ها حرمتش

^{۱۱} صوت درست نیست نمی دونم دقیقاً چه فرمود استاد ولی احتمالاً منظورشان طبقات کبری (ط علمیة)، ج ۵، ص ۱۰۵ ترجمه انیس بن مرثد است: وشهد أنیس مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فتح مکة، وحنین، وکان عین النبی صلی الله علیه وسلم بأوطاس، ومات....
^{۱۲} دقیقاً متوجه نشدم چه فرمودند استاد

ساقط بشود بلکه این مقدمه حرام، تبدیل به یک امر واجب شود تا راه وصول به احکام الهیه و عمل به این احکام بر مردم هموار بشود. این خلاصه جواب حلی از این اشکال. تا ان شاء الله به مباحث بعدی برسیم.

وصلی الله علی محمد و آله

پایان جلسه ۹

جلسه ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الخطبة:

در بحث دیروز بحث به این جا رسید که یک دلیل را برای کسانی که می گفتند علم رجال علم منکری است و باید از این علم دوری و تحرز کرد بیان کردیم و جوابش مطرح شد. مبنی دوم و گرایش دوم، مبنی کسانی است که می گویند علم رجال علم منکری نیست ولی محقق اسلامی نیاز به علم رجال ندارد قائلین به این قول بیست و دو دلیل بر مبنایشان دارند چهار دلیل از این ادله قابل نقد و بررسی هست که در ضمن بحث از کتب اربعه به این چهار دلیل به طور مبسوط پرداخته می شود و پاسخ از این چهار دلیل مطرح می شود.

فصل سوم: دلیل بر حجیت قول رجالی

فصل سوم از فصول مرحله اول بحث در رابطه با مدرک و دلیل بر حجیت قول رجالی می باشد. بحث از فصل سوم یکی از مهم ترین مباحث علم رجال است که وقتی نجاشی می گوید فلانی ثقة است به چه دلیل ما کلام نجاشی را قبول می کنیم؟ کسی می گوید فلان ثقة به چه دلیل ما کلام کسی را قبول می کنیم آیا این ها شهادت عن حس است یا نیست؟ این بحث خیلی مهم است. این قدر این بحث مهم است که بعضی از شاگردان مدرسه نجف در کتاب بحوث فی علم الرجال می گویند عمده ترین مشکل رجالی مباحث علم رجال که اگر کسی بتواند حلش کند جائزه خیلی بزرگی هم دارد همین بحث است وجه حجیت و مدرک حجیت قول رجالی. که این بحث را ما دیگر واردش نمی شویم البته در مباحثی که در قم داشتیم واردش شدیم بحث را و به تفصیل بیان کردیم ولی دیگر چون امروز دیگر در بحث رجال جلسه آخر است لذا بحث این جا قطع می شود و سوالات و مطالبی که در رابطه با بحث بوده دوستان مطالبی که نوشتند ذیل چند نکته اشاره می کنیم و پاسخ بعضی از سوالات داده می شود.

نکته اولی که یکی از دوستان مطرح کردند این است که در عصر ائمه تدوین و تصحیح احادیث شروع شد و در عصر امام صادق تمییز احادیث صحیح از سقیم که از پیامبر بود مطرح شد و بعد در عصر امام رضا حضرت تصحیح کردند احادیث را احادیث موضوعه را برداشتند تا این بحث رسید به شیخ کلینی و صدوق لذا این احادیث پالایش شده توسط امام صادق و امام رضا و بنده اضافه می کنم امام حسن عسکری بعضی از احادیث را پالایش کردند لذا احادیث ما پالایش شده است احادیث موضوعه نداریم یا خیلی کم داریم.

ما عرض می کنیم در بحث بررسی کتب اربعه ما به تفصیل آنجا وارد بحث می شویم که شیوه تدوین حدیث را در مجامع شیعه بررسی می کنیم به نحو موجه جزئیة ماقبول داریم که اولاً این نکته را فراتر از این بحث مطرح کنم که مکتب تشیع به خاطر دستریس به معصوم تا زمان امام حسن عسکری و یک سری توقیقاتی که از حضرت حجت وارد شده این که با وحی و علم لدنی در یک استمرار زمانی متصل بوده است خود این مطلب باعث پالایش مکتب شده در زمینه های بسیار فراوان. یکی از عمده ترین نکات قوت مذهب تشیع این است که مذهب تسنن با رحلت پیامبر از وحی و علم لدنی منقطع شدند و عملاً به قیاس و مصالح مرسله و ... گرفتار شدند اما مکتب تشیع به خاطر اتصال به وحی و با ائمه معصوم باعث شد در زمینه های مختلفی این مکتب پالایش شود عقائد غیر حصی و احکام فقهی غیر صحیح یا وارد نشود یا اگر وارد شده بود ائمه این ها را پالایش کنند این نکته بسیار مثبتی در مکتب تشیع بوده است نسبت به روایات هم در بررسی کتب اربعه و مقایسه کافی و صحیح بخاری نکات بسیار مهمی را مطرح خواهیم کرد که شما می زان احادیث موضوعه را در مکتب خلفا ببینید و میزان احادیث موضوعه را در مکتب اهل بیت. اگر نسبت حساب کنیم میزان موضوعه در مکتب خلفا ده ها برابر بیش از آن چیزی است که در مکتب اهل بیت وجود دارد چون ائمه یک سری احادیث را پالایش کردند لذا قبول داریم ولی این نکته را دقت کنید که آیا این پالایش در زمینه همه احادیثی که امروز در دسترس ما است انجام شده است؟ یا نشده است؟ این جا جواب منفی است. ما بررسی خواهیم کرد به خاطر جو تقیه ای که بر اهل بیت عصمت و طهارت حاکم بوده است به هیچ وجه نمی توانستند همه احادیثی را که از ائمه قبلی منتشر شده گرد آوری کنند و بنشینند پالایش کنند و پالایش شده به دست مردم بدهند. این کار نسبت به همه احادیث موجود در کتب شیعه انجام نشده است و این نکته ای که برادر ما متذکر شدند همان نکته ای است که سبب شده گاهی سبب نکته ای شده است که مرحوم شیخ

حر عاملی در فائده نهم در خاتمه وسائل ذکر می کنند، مرحوم شسیخ حر هم به همین نکته اشاره می کنند که این احادیث که از ۷۰ کتاب نقل می کند همه معتبر و صحیح و قابل اعتماد است و نیاز به بررسی رجالی ندارد. ما می خواهیم عرض کنیم که موجه جزئیة یک سری از روایات را ائمه در دسترسشان بود و جو اجازه می داد پالایش کردند لذا در منابع کتب اربعه ما بررسی می کنیم آن اصول اربع مائه که شیعه داشته برخی از این اصول حتی به تایید ائمه رسیده است. مثلاً این جا عرض کنم که عبدالله بن سعید بن حیان در شرح حالش نوشته اند له کتاب الدیات مرحوم نجاشی می گوید که کتاب دیات داشت عرضه علی الامام الرضا. کتاب را عرضه کرد بر امام رضا و امام تایید کردند. عبد الله بن علی الحلبي نجاشی می گوید له کتاب معمول علیه و صنف الکتاب المنسوب الیه و عرضه علی ابی عبدالله فصحه. کتابش را به امام صادق عرضه داشت و امام تصحیح کردند. موجه جزئیة درست است اما این نکته را دقت کنید. یا مثال دیگر ابن ابی هاشم الجعفری عرض کتاب یوم و لیلة تصنیف یونس علی ابی محمد العسکری و قال اعطاه الله بكل حرف نوراً یوم القيامة . ابا هاشم جعفری کتاب یوم و لیله یونس را به امام عسکری عرضه می دارد و امام تاییدش می کند. می فرمایند اعطاه الله بكل حرف نوراً الی یوم القيامة. برخی از این کتب عرضه شده و پالایش شده و اما آیا تمام آن اصول اربع مائه که کتب اربعه متخذ از آن ها است چنین بوده است؟ شما تنها رجال نجاشی را نگاه کنید به بیش از ۱۷۰ نفر از روایات ما نسبت می دهد که این ها کتاب مشهور داشته اند. در این که بیش از ۱۷۰ نفر ۳ نفر پیدا می کنید که کتابشان را به ائمه عرضه کردند و ائمه تایید کردند یا یکی دو نفر احادیثشان را عرضه کردند و ائمه پالایش کردند اما نسبت به سائر کتبی که روایات و اصحاب داشتند، این نکته وجود نداشته. و الشاهد علیه بعضی از کتب الآن در دسترس ما هست و بسیار محل تامل است . در بحث بررسی کتبی را که مرحوم نوری از آن نقل کرده آن جا به تفصیل ما بحث داریم که مرحوم نوری که به کتاب مستدرک الوسائل رسید جهتش این بود که یک سری کتب خطی از هندوستان برایش آوردند یک کتاب در بین این ها پیدا کردند به نام اشعثیات یا جعفریات. این کتاب را دید روایاتی از امام صادق علیه السلام مولف این کتاب در این کتاب جمع کرده و اسناد به امام صادق داده این کتاب در دست مرحوم شیخ حر عاملی نبوده به ادعای مرحوم نوری یا به نظر ما بر طبق قرائنی ممکن است بوده و عمل نکرده و معتبر ندانسته این کتاب را . مرحوم نوری ادعا می کند اعتبار این کتاب را صاحب جواهر ج ۲۱ ص ۳۹۸ کتاب امر به معروف و نهی از منکر روایتی را از اشعثیات نقل می کند و بعد به مناسبت می فرماید اکثر روایاتی که در این کتاب است مخالف با اصول معتبر عند الشیعه است... و جالب این است که اشعثیات کتاب الحج را مراجعه بکنید انسان که توجه می کند می بیند تمام روایاتی که در کتب اهل سنت آمده در رابطه با حج

از امام صادق نقل شده تقیه بوده چه بوده همه آن ها را صاحب این کتاب جمع کرده در این کتاب و شاید در کتاب الحج اشعثیات یک روایت از روایاتی که طبق مبانی شیعه باشد در حج وجود ندارد. آیا می توان ادعا کرد که پالایش روایات در عصر ائمه آنچنان انجام شده است که دیگر کتبی که در دست ما است مورد اعتماد است و چنین و چنان است. تازه در آن بحثی که یک سری اصول به ائمه عرضه شده بحث داریم ما که این عرضه چه گونه بوده؟ تفصیل می دهیم. هر عرضه بر امام موجب اعتبار امام نمی شود. آنجا یک بحث هایی داریم که راجع به دیات ظریف بن ناصح یک کتابی است که جمعی از محققین می گویند کتاب معتبر است و ما هم قائل به اعتبارش هستیم و روایات معتبر داریم که این کتاب عرضه شد بر امام رضا و امام حسن عسکری و حضرت فرمود نعم هو حق روایت معتبر در کافی داریم نعم هو صحیح ولی برخی آقایان قبول ندارند. شرح لمعه شهید را در بحث دیات و مسالک در بحث دیات مراجعه کنید که به مناسبت از کتاب ظریف بن ناصح که یک روایت مفصل از حضرت امیر نقل می کند که شهید ثانی صریحا تخطئه می کند کتاب و روایت را به خاطر وجود سهل بن زیاد و حسن بن علی بن فضال در سند این روایت و مطالبی شهید ثانی آن جا دارد. خلاصه می خواهم عرض کنیم که این نکته را مسلم نگیرند که این نکته الهام گرفته از مرحوم شیخ حر عاملی است در خاتمه وسائل که مسلم نگیرید که این پالایش انجام شده است لذا کتب ما خالی از احادیث موضوعه است نه چنین نیست.

نکته دوم: در بحثشان در این مقاله شان دارند که در نکته دوم می گویند که در زمان شیخ کلینی و صدوق و دیگر معاصرین این بزرگان مشغول تمییز احادیث بودند تا احادیث به صورت مدون در آمد و ممکن است یک سری احادیث موضوعه را از بین احادیث برداشتند.

این جا هم ما باز مناقشاتی داریم قبول داریم شیخ کلینی زحماتی ایشان کشید. در بحث کتاب کافی و مقایسه کتاب کافی با صحیح بخاری اهل سنت به نتایجی بسیار ارزنده نسبت به کافی می رسیم ارزش بیسار والائی دارد این کتاب. زحمت ۲۰ ساله ای که کلینی در تدوین و پالایش احادیث کشیدند یا شیخ صدوق و بعد از این ها شیخ طوسی قابل ارج گذاری و دقت است واقعا بزرگان سلف زحمت کشیدند اما این باعث نمی شود که ما بگوئیم زحمت شیخ کلینی و تلاش ایشان آنچنان نتیجه داد که پس تمام احادیثی که در کتاب کافی وجود دارد معتمد و قابل اعتماد است. آنجا بررسی می کنیم سخن شیخ حر و امین استرآبادی که روایات کتب اربعه قطعی الصدور است. بررسی کامل می کنیم توضیحات زیبایی از دیگران استفاده می کنیم و نکاتی به آن اضافه می کنیم و بررسی می کنیم خود شیخ صدوق بعضی از

روایات کافی را قبول نمی کند لذا من لا يحضره الفقيه می نویسد. شیخ مفید به این روایات با این که متقارب العصر بودند به نگاه قطعی نگاه نمی کند و نقادی دارد. در کل موارد زیادی از کتب شیخ مفید و شیخ صدوق می آوریم که استناد می کنیم که یک سری روایاتی که در کافی و جای دیگر است این ها تضعیف و تخطئه کردند و مرسل دانستند و ضعیف دانستند و قابل اعتماد ندانستند و چنین نیست که اگر زحمتی در این زمینه کشیده شده است باعث شده است که تمام آن روایات معتبر باشد. بزرگانی که معاصر با این ها بودند این دیدگاه را نداشتند چه رسد به ما که بررسی می کنیم روایتی را احادیث موضوعه دارند و در کتب اربعه آمده است.

نکته سوم ایشان در ذیل مقاله شان نوشته اند که اشاره کردند که یک سری کتب حدیثی اولاً اجازه نقل روایت را مطرح کردند بعد تواتر بعضی از کتب و مصنفات اشاره شده. یک سری کتب و مصنفات به تواتر به دست ما رسیده لذا مناقشه در آن ها چرا؟

باز عرض می کنیم مجبیه جزئیة این سخن مورد قبول است. برخی از کتب روایی ما طرق متواتر یا طریق ... داریم که خب معتبر و قابل دقت اما در بحث مصادر کتاب وسائل بررسی می کنیم ما هستیم و مقام علمی نمی خواهیم تقلید بکنیم یک سری از کتب که در دسترس بزرگان بوده است حتی ما نه این که طریق متواتر نداریم بلکه یک طریق صحیح هم به آن ها نداریم و این عدم طریق صحیح به آن ها موجب می شود نتوانیم به آن ها اعتماد کنیم. در مصادر وسائل به تفصیل بررسی می کنیم یک سری کتب طرق معتبر دارد مثل کتاب المزار محمد بن همام اسکافی طریق معتبر دارد شیخ حر که مع الواسطه نقل می کند. کتاب مبعث از علی بن ابراهیم بن هاشم که صاحب وسائل طریق صحیح به همه کتب علی بن ابراهیم دارد. کتاب عمل ذی الحجة از حسن بن محمد بن اسماعیل که سید بن طاووس ولو شیخ حر عاملی به این کتاب طریق معتبر به نظر ما ندارد اما سید بن طاووس در اقبال ص ۳۱۷ می فرماید من این کتاب را به خط مولف دیده ام. این شهادت سید بن طاووس به ضمیمه این که شهادت عدل واحد را در زمینه موضوعات حجت می دانیم خود این شهادت سید بن طاووس قرینه می شود که این کتاب به نظر ما معتبر می شود اما یک سری کتب هم هست که مع الواسطه صاحب وسائل از آن ها نقل کرده که قابل اعتبار نیست به تفصیل اشاره می کنیم که کتاب تحفه ، عمل شهر رمضان، کنز الیواقیت برای ابوالفضل بن محمد. خب این آقا کیست؟ طریق شیخ حر به این آقا مجهول است؟ آیا می توانیم از شیخ حر تقلید کنیم و به دید اعتبار نگاه کنیم؟ تحقیق این اجازه را به ما نمی دهد. کتاب

عبدالله بن مغیره که خودش ثقة است ۵ تا کتاب دارد نجاشی به دوتا کتابش طریق دارد کتاب وضو و کتاب صلاتش ولی بقیه کتاب هایش طریق معتبر به کتبش نیست لذا نمی شود به آن استناد کرد.

فضل الکوفه مال محمد بن علی علوی

تحفة المومن

عوارف المعارف یک کتاب فقهی است نه آن کتابی که شهاب الدین نوشته است کتاب منسوبی که یکی از عرفا و متصوفه. نه عوارف المعارف یک کتاب فقهی بوده که شیخ حر به نظر ما طریق معتبر به این کتاب ندارد و شیخ حر مع الواسطه از این کتاب نقل کرده. ما می توانیم به این نقل اعتماد کنیم با استناد به این که شیخ حر می گوید همه این کتاب ها معتبر است؟ مناقشه علمی این اجازه را نمی دهد.

این هم نکته سوم.

نکته چهارم که از مهم ترین نکات این نوشته بود این بود که چرا بحث اهمیت علم رجال را مبتنی بر احادیث موضوعه کردید؟ مرحوم آقای خوئی در معجم رجال ج ۱، ص ۲۰ دلیل احتیاج به علم رجال را به شکل دیگر با این تفاوت بیان می کنند. آن دلیل به نظر ما بهتر است. ایشان بیان می کنند ما در اصول ثابت کردیم که خبر ثقة حجت است. وقتی در اصول این ثابت شد نتیجه می گیریم که باید ببینیم که خبر ثقة کدام است و کدام غیر ثقة است پس نیاز به علم رجال داریم چون خبر ثقة معتبر است و دیگر این مباحث احادیث موضوعه را مطرح نمی کنند.

دقت کنید ما کامل توجه به دلیل ایشان داشتیم به نظر ما آن دلیل به نسبت به بعض المبانی قابل استناد است. چرا که در بحث حجیت خبر واحد مبانی مختلف است بعضی می گویند خبر ثقة حجت است و بعضی متقدمین و بعضی متاخرین می گویند لازم نیست خبر ثقة باشد خبری که وثوق به صدورش باشد حجت است. برخی از علما مثل مرحوم شیخ حسین حلی استاد بعض اعلام قم و مشهد و نجف انسان اصولی محقق مبنایش این است که خبری که مشهور به آن عمل کرده اند حجت است. آیا ما باید جوری استدلال کنیم که طبق همه این مبانی ما نیاز به علم رجال داشته باشیم یا نه؟ و آیا باید جوری استدلال کرد که اشکالی که بر دلیل اول خودمان وارد کردیم و آن این بود که آن آقا می گوید مستحکم ترین دلیل بر احتیاج به علم رجال این است که ما در باب تعارض مرجحات را اخذ می کنیم و مرجحات

را از علم رجال اخذ می کنیم. نگفتیم که این یک مبنی است و خیلی از آقایان اخذ به مرجحات را قبول ندارند اصلا از جمله مرحوم آخوند و دیگران.

اگر ما بیائیم این طور مشی کنیم عین آن اشکال بر ما وارد است و این استدلال کار ساز است به شرطی که بگوئیم خبر ثقه حجت است اما اگر گفتیم خبر موثق الصدور حجت است دیگر کاری به روات نداریم. پس باید آن بحث اخبار موضوعه را بیاوریم و بگوئیم چون علم اجمالی داریم به اخبار موضوعه نه وثوق به صدور در روایات برایمان پیدا می شود و نه اگر مشهور هم عمل کرده باشند چون احتمال عقلائی می دهیم که شاید موضوعه باشد لذا قابل توجه نیست لذا آن مقدمه اخبار موضوعه برای نیاز به علم رجال قطعا لازم است جالب این است که ولو در این استدلال از این مقدمه فرار کرده اند اما در همان ج ۱، ص ۲۲ در بحث حجیت کتب اربعه اول صفحه همان جا مراجعه کنید مجبور شدند به این نکته تمسک کنند که از اخباریین نقل کردند ان روایات کتب الاربعة قطعی الصدور بعد می فرمایند ان هذا القول باطل من اصله بعد می فرمایند و لاسیما ان فی رواة الکتب الاربعة من هو معروف بالكذب و الوضع. برخی از روات کتب اربعه معروف به کذب و وضع هستند و از این بالاتر می فرمایند بعضی از روایات کتاب کافی را یقین داریم که به معصوم دروغ نسبت داده شده. لذا نیاز به این مقدمه خواهد بود.

این هم نقدی که بر نوشته برادرمان داشتیم.

این بحث را در این جا خاتمه می دهیم. عرض کردم ان شاءالله در قم ادامه پیدا کرد یا ایام تعطیلی سال آینده بحث ان شاءالله ادامه پیدا کند.

عذر می خواهیم از این که وقت دوستان را گرفتیم انشاء الله مارا از دعای خیر فراموش نمی کنند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان جلسه ۱۰